سلسله مباحث وهابیت شناسی

خدای مجسم وهابیان

مؤلف: علی اصغر رضوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

خدای مجسم وهابیان

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خدای مجسم وهابیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی‌اصغر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور : خدای مجسم وهابیان/ علی‌اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : تهران: نشرمشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۰۸ ص.

فروست : سلسله مباحث وهابیت‌شناسی

شابک : ۹-۳۰۴-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۹۹ - ۱۰۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : وهابیه -- تاریخ

موضوع : وهابیه -- عقاید

رده بندی کنگره : BP۲۳۸/۶/ر۶خ۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۲۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۴۹۸۸

ص۱

اشاره

ص۲

ص۳

ص۴

ص۵

ص ۶

دیباچه

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش‌آفرینند، اما در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، بر آن است تا اندیشه‌های نااستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این‌رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد

ص۷

ارجمند جناب آقای علی‌اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص۸

پیشگفتار

ص: ۹

از جمله مسایل اختلافی در کلام اسلامی مبحث صفات خداوند سبحان مسأله تجسیم و جسم بودن خداوند است که اعتقاد به آن را به اهل حدیث و حشویه و وهابیان نسبت داده‌اند. در حالی که دیگر علمای اسـلامی بر عدم جسـمانیت خداوند متعال اتفاق داشته و بر آن ادلّه‌ای از عقل و قرآن و حدیث آورده‌اند. اینک جا دارد این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

تاریخچه قول به تجسیم

اشاره

ص: ۱۰

اشاره

با ملاحظه تاریخ قبل از اسلام وبعد از آن پی می‌بریم که اعتقاد به تجسیم، ادواری را گذرانده تا به وضع امروز رسیده است، ولی آنچه جای خوشوقتی دارد این است که جامعه شیعی از ابتدا، با حراستی که امامان شیعه واصحاب آنها وعلمای شیعی در طول تاریخ از عقاید اصیل اسلامی داشته نگذاشته‌اند که عقیده تجسیم در بین عقاید اسلامی رسوخ کند، ولی مع الاسف آنچه اکنون مشاهده می‌کنیم این است که این عقیده در بین سلفیه ووهابیان عقیده‌ای رایج است، اما اینکه این عقیده از کجا وارد شده وچه دوران‌هایی را گذرانده است، مطلبی است که احتیاج به بررسی دارد. اینک به این موضوع می‌پردازیم.

ص: ۱۱

دوره اول: عصر یهود

با مراجعه به تاریخ قبل از اسلام پی می‌بریم که یهود، خدا را جسم دانسته وآن را به شکل انسان به حساب آورده‌اند ونیز معتقدند که خدا دارای همسر وفرزند است. لذا خداوند متعال در ردّ این تصور باطل

می‌فرماید:

(وَ أَنَّهُ تَعالی جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً) (جن: ۳)

و اینکه بلند است مقام باعظمت پروردگار ما، واو هرگز برای خود همسر وفرزندی انتخاب نکرده است.

ونیز می‌فرماید: (وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً)؛ «و گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است». (مریم: ۸۸)

به همین جهت بود که از حضرت موسی (ع) خواستند تا خداوند را به طور آشکار به آنها نشان دهد.

دوره دوم: عصر صحابه

این عقیده از یهود که توسط برخی از کسانی که به جهت کید بر اسلام مسلمان شدند؛ همچون کعب الاحبار ودیگران، داخل در اسلام شد، وبه سرعت جای خود را در بین مسلمانان باز کرد.

۱. ذهبی می‌گوید: «کعب الاحبار با اصحاب پیامبر (ص) مجالست می‌کرد واز کتاب‌های بنی‌اسرائیل برای آنان سخن می‌گفت».(۱)

۲. دکتر رضاء الله مبارکفوری در مقدمه تحقیق کتاب «العظمهٔ» از شیخ اصبهانی می‌گوید: «اسرائیلیات در بین مسلمانان رسوخ کرد، و می‌توان مبدأ ورود آن را در بین علوم مسلمانان به عصر صحابه باز گرداند ...». (۲)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- العظمهٔ، ج ۱، ص ۱۴۰.

ص: ۱۲

۳. ناصرالدین البانی نیز بر این مطلب تصریح کرده ودر اثنای بررسی سند حدیثی می‌گوید: «سند این حدیث ضعیف ومتن آن منکر است، گویا از جعلیات یهود باشد». (۱)

۴. ذهبی در کتاب «العلو» از عبدالله بن سلام یهودی نقل کرده که گفت:

إذا کان یوم القیامهٔ جیء بنبیّکم حتی یجلس بین یدی الله علی کرسیه ...(۲)

هرگاه روز قیامت فرا رسد، پیامبر شما آورده می‌شود تا اینکه نزد خداوند بر روی کرسی او می‌نشیند ...

۵. عبدالله بن احمد بن حنبل به سندش از وهب بن منبه یهودی درباره عظمت خداوند متعال چنین نقل کرده است:

إنّ السماوات والبحار لفی الهیکل وأنّ الهیکل لفی الکرسی، وإنّ قدمیه عزّوجلّ لعلی الکرسی، وقد عادالکرسی کالنعل فی‌قدمیه. (۳)

همانا آسمان‌ها ودریاها در هیکل است وهیکل در کرسی، وهر دو قدم خداوند عزّوجلّ بر روی کرسی است وکرسی همانند نعل در دو پا برمی‌گردد.

۶. حافظ ابن حجر می‌گوید:

۱– السنهٔ، ابن ابی عاصم، ص ۲۴۹.

۲– العلو، ص ۴۴۶.

۳– السنهٔ، ج ۲، ص ۴۷۷.

ص: ۱۳

... وکعبـدالله بن عمرو بن العاص؛ فإنّه کان حصل له فی وقعهٔ الیرموک کتب کثیرهٔ من کتب أهل الکتاب، فکان یخبر فیها من الأمور المغیبهٔ، حتی کان بعض الصحابهٔ ربما قال له: حدّثنا عن النبیّ (ص) ولا تحدثنا عن الصحیفهٔ. (۱)

و همانند عبدالله بن عمرو بن عاص؛ زیرا او در واقعه یرموک بر کتاب‌های بسـیاری از کتب اهل کتاب- یهود ونصارا- دسترسی پیدا کرد، وبه آنچه در آن کتب از اخبـار غیبی بود نقـل می‌کرد، حتی برخی از صـحابه در اعتراض به او گفتنـد: برای مـا از پیامبر (ص) حدیث نقل کن نه از صحیفه.

لذا ذهبی می‌گوید: «إنّه لایجوز تقلید جماعهٔ من الصحابهٔ فی بعض المسائل» (۲)؛ «تقلید جماعتی از صحابه در برخی از مسائل جایز نیست».

۷. بسر بن سعید که از بزرگان تابعین واز رجال کتب ستّه واز شاگردان ابوهریره به شمار می‌آید، می‌گوید:

إتقوا الله وتحفظوا من الحـدیث، فوالله لقـد رأینا نجالس أبی‌هریره فیحـدّث عن رسول الله (ص)، ویحـدثنا عن کعب ثمّ یقوم، فاسـمع بعض من کان معنا یجعل حدیث رسول الله عن کعب ویجعل حدیث کعب عن

۱- النکت علی کتاب ابن صلاح، ابن حجر، ج ۲، ص ۵۳۲.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۰۵.

ص: ۱۴

رسول الله (ص). (۱)

از خدا بترسید وتحفّظ بر حدیث داشته باشید، به خدا سوگند! ما خود مشاهده می‌کردیم که با ابوهریره مجالست می‌نمودیم، او برای ما از رسول خدا (ص) وکعب الاحبار حدیث می‌گفت، آن‌گاه برمی‌خاست. من از برخی از افراد که با ما بودند می‌شنیدم که حدیثی را که از رسول خدا (ص) بود، به کعب الاحبار نسبت می‌داد وحدیثی را که از کعب الاحبار بود به رسول خدا (ص) منسوب می‌کرد.

۸. مالک بن انس از ابوهریره نقل کرده که گفت:

خرجت إلی الطور فلقیت کعب الاحبار، فجلست معه فحدثنی عن التوراة وحدّثته عن رسول الله (ص)(۲)

من به طرف کوه طور رفتم ودر آنجا کعب الاحبار را ملاقات نمودم، با او نشستم، او از تورات برای من حدیث می‌گفت ومن از رسول خدا (ص) برای او نقل حدیث می‌کردم.

از این احادیث وکلمات استفاده می‌شود که اسرائیلیات در همان قرن اوّل وارد منابع اسلامی شد.

دوره سوم: از زمان تابعین تا احمد بن حنبل

اشاره

بعد از گذشت عصر صحابه، دور جدیدی از مجسّمه ومشبّهه پدید

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- موطأ، مالک، کتاب النداء للصلاة، ح ۲۲۲.

ص: ۱۵

آمد. در این دور گروهی از مسلمانان، افکار اسرائیلی؛ خصوصاً تجسیم را که در عصر صحابه رواج یافته بود، اخذ کرده وآن را به عنوان اصلی از اصول اعتقادی پذیرفته وبه آن اعتقاد پیدا کردند. در این دوران راویان بسیاری پیدا شدند که این‌گونه احادیث را که صریح در تجسیم بود، بدون هیچ‌گونه تأمّل ودرک واینکه چه خطری در مجال عقاید پدید خواهد آورد، در بین مسلمانان منتشر ساختند، که از آن جمله می‌توان به این افراد اشاره کرد:

۱. نعیم بن حماد (۲۲۸ ه. ق)

گرچه ذهبی او را در کتاب «العلو» (۱) به عنوان «من اوعیهٔ العلم»؛ یعنی از کسانی که ظرفیت‌های علمی متعددی دارد، معرفی کرده است، ولی حقیقت امر آن است که او از وضّاعین به حساب می‌آید.

حافظ ابن عدی درباره او گفته: «او کسی بود که در تقویت سنّت، حدیث جعل می‌کرد». (۲)

حافظ سیوطی از او روایت نقل کرده که در آن آمده است: «... هنگامی که خداوند اراده نزول به آسمان دنیا کند، از عرش خود پایین خواهد آمد». (۳)

۱- العلو، ص ۴۵۰.

۲- الکامل فی الضعفاء، ج ۷، ص ۲۴۸۲.

۳- ذیل الموضوعات، ص ۵.

ص: ۱۶

۲. مقاتل بن سلیمان (۱۵۵ ه. ق)

او شیخ مجسّمه در عصر خود بود، ولذا به جهت شهرت او در قول به تجسیم، احتیاج به هیچ برهانی نیست. (۱)

۳. وهب بن منبه (۱۱۴ ه. ق)

اشاره

ذهبی در ترجمه او می گوید: «روایات سنددار او کم است وبیشتر علوم او در اسرائیلیات وصحیفه‌های اهل کتاب است».(۲)

۴. محمّد بن کرّام سجستانی (۲۵۵ ه. ق)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «عابد متکلّم، شیخ کرامیه ... از بدعت‌های کرامیه قول آنها در مورد خداوند است که او جسم است نه مانند اجسام ...». (۳)

۶. نوح ابن ابی مریم (۱۷۳ ه. ق)

اشاره

در شرح حال او گفته شده که تفسیر را از مقاتل بن سلیمان که مشهور به تجسیم بوده، اخذ کرده است.

۵. حماد بن سلمه (۱۶۷ ه. ق)

او کسی است که احادیث منکر بسیاری را در باب صفات خداوند؛ همانند تجسیم نقل کرده است؛ از جمله احادیث تجسیم حماد، روایتی است که احمد بن حنبل در «المسند» (۴)وترمذی (۵) به توسط او از انس بن مالك نقل کرده که پیامبر (ص) در تفسیر آیه (فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ) فرمود:

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۵۴۵.

۳- میزان الاعتدال، ترجمه محمّد بن کرام.

۴- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۵.

۵- صحیح ترمذی، ح ۳۰۷۴.

ص: ۱۷

«این‌چنین تجلّی کرد؛ یعنی سرانگشت کوچک خود را گرفت ...». به این معنا که خداوند متعال با سرانگشت خود به کوه اشاره کرده و تجلی نمود.

حشویه وقول به تجسیم

حشویه به دو صورت خوانده می‌شود: یکی بر وزن دَهْریه ودیگری بر وزن حَمَدیه. وبر عدّه‌ای از اهل حدیث اطلاق شده که به تشبیه وتجسیم گرایش داشتند.

درباره وجه تسمیه آنان به این نام، چند قول است:

الف) چون معتقد به تجسیم بوده‌اند؛ زیرا جسم، محشوّ (توپر) است.

ب) منسوب به حشاء به معنای جانب وکنار یا حاشیه مجلس است، چون آنان در مجلس درس حسن بصری حاضر می‌شدند و سخنان نادرست می‌گفتند، وی دستور داد تا آنان را در کنار وحاشیه مجلس جای دهند.

میر سید شریف جرجانی می‌گوید:

وسمّیت الحشویة حشویة؛ لأنّهم یحشون الأحادیث التی لا أساس لها فی الأحادیث

ص: ۱۸

المرويّة عن رسول‌الله (ص). قال: وجميع الحشوية يقولون بالجبر والتشبيه وتوصيفه تعالى بالنفس واليد والسمع. (۱)

حشویه را حشویه نامیدند؛ زیرا آنان از احادیثی استفاده می‌کنند که اصل واساسی برای آنها در احادیث روایت شده از رسول خدا (ص) نیست. او همچنین می‌گوید: تمام حشویه قائل به جبر وتشبیه وتوصیف خداوند متعال به داشتن نفس ودست وگوش وچشمند.

ج) آنان منسوب به حشوه، از قرّاء خراسانند.(۲)

صَفَدی در کتاب «الغیث المجسّم» گفته است:

در مذهب حنفیه، تفکّر معتزلی غلبه دارد. در مذهب شافعی، تفکر اشاعره ودر مذهب مالکی، اندیشه قدریه (جبریه) ودر مذهب حنابله، روش حشویه غلبه دارد. (۳)

شهرستانی درباره حشویه می‌گوید:

عدّه‌ای از حشویه اصحاب حدیث، آشکارا قائل به تشبیه شده، برای خداوند اعضا وابعاض، نزول وصعود، حرکت وانتقال ثابت کرده‌اند. گذشته از این، روایات بی‌اساس را به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده‌اند، که اکثر این روایات از یهود اقتباس شده

۱- التعریفات، جرجانی، ص ۳۴۱.

۲- النبراس، ص ۴۲.

۳- ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۷۱.

ص: ۱۹

است. ودرباره قرآن بر این عقیده بودند که حتی حروف واصوات وکلمات آن نیز قدیم وازلی است. (۱)

ابن رشد اندلسی می‌نویسد:

الحشویة فإنّهم قالوا: إنّ طریقة معرفة وجود الله تعالی هو السمع لا العقل، أعنی أنّ الإیمان بوجوده الّذی کلّف الناس التصدیق به یکفی فیه أن یتلقّی من صاحب الشرع ویؤمن به إیماناً کما تتلقّی منه أحوال المعاد وغیر ذلک مما لا دخل للعقل فیه. وهذه الفرقة الضالّة، الظاهر من أمرها أنّها مقصّرة عن مقصود الشارع فی الطریق الّتی نصبها للجمیع مفیضة إلی معرفة الله تعالی ... وذلک یظهر من آیة من کتاب الله تعالی إنّه دعی الناس إلی التصدیق بوجود الباری سبحانه بأدلة عقلیة منصوص علیها.(۲)

حشویه می گویند: تنها راه معرفتِ وجودِ خداوند متعال سمع است نه عقل؛ یعنی تنها راه ایمان به وجود خدا که مردم مکلّف به تصدیق به آن می‌باشند، آن ایمانی است که از صاحب شرع

۱- الملل والنحل، شهرستانی، ج ۱، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲- الکشف عن مناهج الأدلّة، ابن رشد، ص ۱۳۴.

ص: ۲۰

گرفته شود؛ همان‌گونه که احوال معاد وديگر اموری که عقل در آنها مدخليت ندارد، از شرع گرفته می‌شود. واين فرقه گمراه، امرشان ظاهر است که در فهم مقصود شارع راهی را که خداوند برای تمام مردم نصب کرده وبه معرفت خداوند متعال می‌انجامد قاصرند ... واين مطلب از آيات متعددی از کتاب خداوند متعال استفاده می‌شود؛ زيرا آيات، مردم را دعوت به تصديق وجود باری تعالی به ادله عقلی کرده که بر آنها نصّ شده است.

اصول عقيده حشويه را می‌توان سه مطلب دانست:

۱. تنها راه برای رسيدن به معرفت اعتقادی، نصّ شرعی است وعقل هرگز در آن راه ندارد.

۲. در باب عقايد، اعتماد بر احاديث ضعيف وجعلی می‌کنند، بدون آنکه آنها را مورد بررسی قرار دهند.

۳. مخالف تأويلند ولذا هر چه را در باب عقايد در احاديث آمده، حمل بر ظاهر آن می‌نمايند.(۱)

دور چهارم: از عصر احمد بن حنبل تا ابن تيميه

اين دور از ادوار تشبيه وتجسيم، از زمان احمد بن حنبل وحنابله شروع شده وتا عصر ابن تيميه ادامه پيدا می‌کند.

عبدالله بن احمد بن حنبل کتابی را در اين باره به نام «السنة» تأليف کرده است. وحنابله نيز کتابی را تحت عنوان «الردّ على

۱- المدخل الى دراسة علم الكلام، حسن محمود شافعی، ص ۷۶.

ص: ۲۱

الجهمیهٔ» به پدرش نسبت داده‌اند. این دو کتاب پر از احادیث تشبیه وتجسیم است.

در طول این دوران، پیروان این خط کتاب‌های بسیاری را تألیف کرده ودر آن احادیث تشبیه وتجسیم را جمع نمودند، که برخی از آنها عبارتند از:

۱. «کتاب الاستقامهٔ»، خشیش بن اصرم.

۲. «السنهٔ»، عبدالله بن احمد بن حنبل.

۳. «السنهٔ»، الخلّال.

۴. «السنهٔ»، ابی الشیخ.

۵. «السنهٔ»، عسال.

۶. «السنهٔ»، ابوبکر بن عاصم.

۷. «السنهٔ»، طبرانی.

۸. «السنهٔ والجماعهٔ»، حرب ابن اسماعیل سیرجانی.

۹. «التوحید»، ابن خزیمهٔ.

۱۰. «التوحید»، ابن منده.

۱۱. «الصفات»، حکم بن معبد خزاعی.

۱۲. «النقض»، عثمان بن سعید دارمی.

۱۳. «الشریعهٔ»، آجرّی.

۱۴. «الإبانهٔ»، ابی نصر سجری.

۱۵. «الابانهٔ»، ابن بطّه.

ص: ۲۲

۱۶. «ابطال التأویلات»، ابی یعلی قاضی.

حنابله در اوائل قرن پنجم؛ یعنی در سال ۴۰۸ ه. ق توانستند خلیفه قادر بالله عباسی را هم‌عقیده خود کنند، لذا از این راه مردم را هم‌عقیده خود کرده وهر کس از معتزله وحنفیه ودیگران که با آن مخالفت می‌کرد را تهدید می‌نمودند.

ذهبی می‌گوید: «علامه ابواحمد کَرَجی درباره عقیده خود کتابی را تألیف نمود. خلیفه قادر بالله آن را کتابت کرده ومردم را بر آن جمع وبر تعلیم آن امر نمود. واین در اوائل صده پنجم ودر آخر ایام امام ابی‌حامد اسفرایینی، شیخ شافعیه در بغداد است. او دستور داد تا هر کس که اعتقاد به آنچه در این کتاب است ندارد؛ چه معتزلی یا رافضی یا خارجی، باید توبه داده شود. از جمله عقاید در آن کتاب این بود:

کان ربّنا عزّ وجلّ وحده لا شیء معه ولا مکان یحویه، فخلق کلّ شیء بقدرته، وخلق العرش بلا احتیاج إلیه فاستقر علیه شاء وأراد، لااستقرار راحهٔ کما یستریح الخلق. (۱)

پروردگار عزّوجلّ ما تنها است وچیزی همراه او نیست ومکانی او را احاطه نمی‌کند. پس هر چیز را به قدرت خود آفرید، وعرش را بدون آنکه به آن احتیاج داشته باشد خلق کرد،

۱- العلو، ذهبی، ص ۵۴۲.

ص: ۲۳

پس بر روی آن به نحو استقرار قرار گرفت آن‌گونه که بخواهد واراده کند، نه به نحو استقرار راحت، همان‌گونه که خلق استراحت پیدا می‌کند.

ابن اثیر در حوادث سال ۴۰۸ ه. ق می‌گوید:

در این سال بود که قادر بالله معتزله وشیعه ودیگران از صاحبان گفتار ومقالات مخالف را دستور به توبه داد وآنان را از مناظره در عقایدشان نهی نمود، واگر کسی چنین می‌کرد عقوبت می‌نمود. (۱)

حافظ ابن جوزی در حوادث سال ۴۰۸ ه. ق می‌گوید:

در این سال بود که قادر، بدعت‌گذاران را دستور به توبه داد ... خبر داد ما را هبهٔ الله بن حسن طبری که در سال ۴۰۸ ه. ق امیرالمؤمنین قادر بالله، فقهای معتزله وحنفیه را دستور به توبه داد وآنان نیز اظهار رجوع کردند ... (۲)

از این نصوص تاریخی استفاده می‌شود که دست سیاست در کنار حنابله قرار گرفت وبه کمک آنان آمد ولذا مخالفین خود را با انواع اذیت وآزارها از میدان بیرون کردند واز این طریق عقاید خود را گسترش داده وبرای خود شوکتی یافتند. علمای حنابله از این فرصت به نفع خود سوء استفاده کرده ودر مقابل مخالفان با مقابله عملی وفکری ایستادند. از جمله این افراد یحیی بن عمار (م ۴۲۲ ه. ق) است که معروف به شیخ مجسّم ابی اسماعیل هروی است، که خودش

۱- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۵.

۲- المنتظم، ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۲۵.

ص: ۲۴

می گوید: من ابن حبّان را از سجستان بیرون کردم؛ زیرا او منکر حدّ برای خداوند متعال بود. (۱)

بعـد از او امامان حنبلی یکی پس از دیگری ظهور کرده وخطّ فکری خود را ادامه دادنـد که از جمله آنان، قاضـی ابویعلی حنبلی (م ۴۵۸ ه. ق) است. او با تألیف کتابی به نام «ابطال التأویل» احادیث تشبیه وتجسیم را دنبال کرده وبر نظریه تأویل در باب صفات، خطّ بطلان کشید.

بعد از او نیز ابن قدامه مقدسی حنبلی (م ۶۲۹ ه. ق) ادامه دهنده این راه شد. او با تألیف کتاب‌هایی درباره این عقیده به نام‌های: «ذمّ التأویل»، و «لمعهٔ الاعتقاد»، و «العلو»، به عقیده تشبیه وتجسـیم جان تازه‌ای بخشید. ذهبی مؤلفات ابن قدامه را در شرح حالش آورده است. (۲) این تألیفات اکنون چاپ شده ودر دسترس قرار گرفته است.

ابوشامه مقدسی درباره او می‌نویسد: «لکن کلامه فی العقائد علی الطریقهٔ المشهورهٔ عن أهل مذهبه ...» (۳)؛ «لکن کلام او در عقاید بر روش مشهور از اهل مذهبش است».

شیخ محمّد ابوزهره می‌نویسد:

إنّ ابن تیمیه یقرّر أنّ مذهب السلف هو إثبات کلّ ما جاء فی القرآن من

۱- لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۱۴، ترجمه ابن حبّان.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۱۶۸.

۳- ذیل الروضتین، ص ۱۳۹.

ص: ۲۵

فوقیّة وتحتیّة واستواء علی العرش ووجه وید ومحبّة وبغض، وما جاء فی السنة من ذلک ایضاً من غیر تأویل وبالظاهر الحرفی ... لقد سبقه بهذا الحنابلة فی القرن الرابع الهجری کما بیّنا، وأدعوا أنّ ذلک مذهب السلف، وناقشهم العلماء فی ذلک الوقت، وأثبتوا أنّ اعتقادهم هذا یؤدّی إلی التشبیه والجسمیّة لامحالة ... (۱)

ابن تیمیه چنین تقریر می‌کرد که مذهب سلف اثبات هر چیزی است که در قرآن آمده است؛ از قبیل فوقیت وتحتیت واستواء بر عرش وصورت ودست ومحبت وبغض، ونیز آنچه در سنّت از این قبیل آمده است، بدون آنکه تأویل شود ... به این رأی، حنابله در قرن چهارم هجری قمری سبقت گرفتند آن‌گونه که بیان شد وادّعا کردند که این رأی مذهب سلف است. ولی در همان وقت علما با آنان مناقشه کرده واثبات نمودند که اعتقادشان منجرّ به تشبیه وجسمیت خواهد شد ...

دوره پنجم: از عصر ابن تیمیه تا محمد بن عبدالوهاب

این دوران از زمان ابن تیمیه وشاگردان او شروع می‌شود وتا زمان محمّد بن عبدالوهاب ادامه می‌یابد.

۱- ابن تیمیه، ابوزهره، صص ۳۲۲- ۳۲۴.

ص: ۲۶

ابن تیمیه اصول افکار حنابله وقائلین به تجسیم را از گذشتگان خود به ارث برد وبرای آن، اساس وبرنامه‌ای خاص قرار داده وآنها را منظم کرد.

وی در یکی از کتاب‌های خود به‌نام «نقض اساس التقدیس» در رد نقص بودن اسم مشبه بر خود می‌گوید:

وإذا كان كذلك فاسم المشبهة ليس له ذكر بذمّ فی الكتاب والسنة ولا كلام أحد من الصحابة والتابعين ... (۱)

و هرگاه چنین باشد، پس برای معتقدان به تشبیه یادی به مذمّت در کتاب وسنّت ونه کلام هیچ یک از صحابه وتابعین نیامده است ...

او در جایی دیگر نیز می‌گوید:

وليس فی كتاب الله ولا سنّة رسوله ولا قول أحد من سلف الأمة وأئمّتها أنّه ليس بجسم، وأنّ صفاته ليس أجساماً وأعراضاً، فنفی المعانی الثابتة بالشرع بنفی ألفاظ لم ينف معناها شرع ولا عقل، جهل وضلال. (۲)

در کتاب خدا وسنّت رسولش ونیز در کلام احدی از سلف

۱- نقض اساس التقدیس، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- نقض اساس التقدیس، ج ۱، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

ص: ۲۷

وامامـان امـت چنین نیامـده که خداونـد جسم نیست، واینکه صـفات او جسم وعرض نیسـتند. پس نفی معـانی ثـابت به شـرع به نفی الفاظی که شرع وعقل معنای آن را نفی نکرده، نادانی وضلالت است.

دوره ششم: عصر محمد بن عبدالوهاب

دور ششم از ادوار قول به تشبیه، دوران محمّد بن‌عبدالوهاب نجدی وپیروان او است.

ابن تیمیه می‌گوید:

وامّا ذکر التجسیم و ذم المجسمهٔ، فهذا لایعرف فی کلام أحد من السلف و الأئمهٔ ...(۱)

و اما ذکر تجسیم و مذمت مجسمه، این چیزی است که در کلام هیچ یک از پیشینیان و امامان شناخته نشده است ...

او نیز در دفاع از قول به تجسیم می‌گوید:

وان قـال: یسـتلزم ان یکـون الربّ یشـار الیه برفع الأیـدی فی الـدعاء و تعرج الملائکـهٔ و الروح الیه، و یعرج محمّـد (ص) الیه، و تنزل الملائکهٔ من عنده و ینزل منه القرآن، و نحو ذلک من اللوازم التی نطق بها الکتاب و السنهٔ

۱- منهاج السنهٔ، ج ۲، ص ۵۶۰.

وماکان فی معناها؟ قیل له: لانسلم انتفاء هذا اللازم.(۱)

اگر کسی اشکال کند که در صورت قول به تجسیم لازم می‌آید که به سوی پروردگارت با بلند کردن دست‌ها در حال دعا اشاره شود و ملائکه و روح به سوی او بالا روند، و محمّد (ص) نیز به سوی او رود، و ملائکه از جانب او فرود آیند و از ناحیه او قرآن نازل شود، و امثال اینها از لوازمی که قرآن و سنت بر آن نطق کرده و آنچه به این معناست. در پاسخ او می‌گوییم: منتفی بودن این امور لازم را مسلّم نمی‌دانیم.

او در جای دیگری می‌گوید:

... فما ثبت بالکتاب و السنهٔ و اجمع علیه سلف الأمهٔ هو حقّ، و اذا لزم من ذلک ان یکون هو الذی یعنیه بعض المتکلّمین بلفظ الجسم، فلازم الحقّ حقّ. (۲)

... پس آنچه به کتاب و سنت ثابت شده و اجماع امت بر آن است حق می‌باشد، و اگر لازمه آن عقیده اعتراف به جسمیت خداست اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حقّ، حقّ است.

ابن تیمیه می‌گوید:

انّ محمّداً رسول الله یجلسه ربّه علی

۱- منهاج السنهٔ، ج ۲، ص ۵۶۰.

۲- الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

ص: ۲۹

العرش معه.(۱)

همانا محمّد رسول خدا، پروردگارش او را بر روی عرش کنار خود می‌نشاند.

او نیز درباره فتنه بنی‌اسرائیل در اتخاذ گوساله برای پرستش می‌گوید:

... الوجه الثالث: و هو انّه سبحانه قال: (أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّهُ لا یُکَلِّمُهُمْ وَ لا یَهْدِیهِمْ سَبِیلًا) (۲) فلم یذکر فیما عابه به کونه ذا جسد، و لکن ذکر فیما عابه به انّه لایکلّمهم و لایهدیهم سبیلا؛ و لو کان مجرد کونه ذا بدن عیباً و نقصاً لذکر ذلک. فعلم انّ الآیة تدلّ علی نقص حجة من یحتج بها علی انّ کون الشیء ذا بدن عیباً و نقصاً ...(۳)

... وجه سوم: اینکه خداوند سبحان فرمود: (آیا نمی‌بینند که او] گوساله [با آنان سخن نمی‌گوید و به راه [راست] هدایتشان نمی‌نماید)، خداوند در آنچه که به آن سرزنش کرده دارای جسدبودن گوساله را نگفته، بلکه از جمله آنچه که بر آن

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۲- اعراف: ۱۴۸.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۲۲۰.

ص: ۳۰

سرزنش کرده این است که گوساله با آنان سخن نمی‌گوید و هدایتشان نمی‌کند، و اگر مجرد بدن داشتن [برای خدا دانستن گوساله] عیب و نقص بود آن را ذکر می‌کرد، پس دانسته شد که آیه دلالت می‌کند بر نقص استدلال هرکس که می‌گوید بدن داشتن چیزی عیب و نقص اوست ...

عبدالرحمان بن حسن بن محمّد بن عبدالوهاب می‌گوید: «انّ الله یجلس علی العرش و الکرسی»(۱)؛ «همانا خداوند بر روی عرش و کرسی می‌نشیند».

صالح بن فوزان می‌گوید: «انّ الله استقر علی العرش» (۲)؛ «خداوند بر روی کرسی خود استقرار دارد».

بن باز مفتی سابق وهابیان می‌گوید:

نفی الجسمیهٔ و الجوارح و الاعضاء عن الله من الکلام المذموم. (۳)

نفی جسمیت و جوارح و اعضاء از خداوند از جمله سخنان پست است.

و نیز می‌گوید:

یوم یجیء الربّ- یوم القیامهٔ- و

۱- فتح المجید، عبدالرحمن بن حسن، ص ۳۵۶.

۲- السلفیهٔ، صالح بن فوزان، ص ۴۰

۳- التنبیهات من الردّ علی تأویل الصفات، بن باز، ص ۱۹.

ص: ۳۱

یکشف لعباده المؤمنین عن ساقه، و هی العلامهٔ بینه و بینهم، فاذا کشف عن ساقه عرفوه و تبعوه. (۱)

روزی که پروردگار در روز قیامت می‌آید و ساقش را برای بندگان مؤمنش کشف می‌کند که این نشانه‌ای بین او و آنان است، در این هنگام است که همگی او را شناخته و از او پیروی می‌کنند.

ناصرالدین البانی از محدثان وهابی در فتاوای خود می‌گوید:

معتزله ودیگران منکر نعمت رؤیت خدایند، وهر کسی که معتقد به آن باشد گمراه دانسته واو را به تشبیه وتجسیم نسبت می‌دهند ... ولی ما اهل سنّت ایمان داریم که از منّت‌های خداوند بر بندگانش آن است که در روز قیامت بر آنان تجلّی کرده واو را مانند ماه شب چهارده می‌بینند.

محمّد بن صالح عثیمین می‌گوید:

... و فی هذا اثبات القول لله، و انّه بحرف و صوت؛ لانّ اصل القول لابدّ ان یکون بصوت، و لو کان قولا بالنفس لقیده الله، کما قال تعالی: (وَ یَقُولُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ لَوْ لا یُعَذِّبُنَا اللهُ) (۲)، فاذا

۱- مجموعهٔ فتاوی بن باز، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲- مجادله، آیه ۸.

ص: ۳۲

اطلق القول فلابدّ ان یکون بصوت. (۱)

... و در این اثبات قول برای خداست و اینکه گفتارش با حرف و صوت می‌باشد. و اگر قول با نفس بود آن را خداوند مقید می‌آورد، همان‌گونه که فرمود: (و می‌گویند در نفسشان چرا ما را عذاب نمی‌کنند). پس اگر قول مطلق ذکر شود پس باید همراه با صوت باشد.

محمّد زینو از نویسندگان وهابی در کتاب «مجموعهٔ رسائل التوجیهات الاسلامیهٔ لاصلاح الفرد و المجتمع» می‌گوید: «انّ الله فوق العرش بذاته منفصل من خلقه» (۲)

؛ «همانا خداوند ذاتش بالای عرش قرار گرفته و از خلقش جداست».

محمّد خلیل هرّاس در شرح نونیه ابن قیم می‌نویسد:

... و هو صریح فی فوقیهٔ الذات، لانّه ذکر انّ العرش فوق السماوات، و هی فوقیهٔ حسیهٔ بالمکان فتکون فوقیهٔ الله علی العرش کذلک، و لایصحّ ابداً حمل الفوقیهٔ هنا علی فوقیهٔ القهر و الغلبهٔ.(۳)

... و این صریح است در فوقیت ذات؛ زیرا ذکر کرده به اینکه عرش بالای آسمان‌هاست، و این فوقیت حسّی مکانی است، پس

۱- فتاوی العقیدهٔ، محمد بن صالح عثیمین، ص ۷۲.

۲- مجموعهٔ رسائل التوجیهات الاسلامیهٔ ...، ص ۲۱.

۳- شرح نونیه ابن قیم، ص ۲۴۹.

ص: ۳۳

فوقیت خدا بر عرش نیز این چنین است، و هرگز صحیح نیست که فوقیت در اینجا را حمل بر فوقیت قهر و غلبه نمود.

ابن عثیمین می گوید:

فامّا علوّ الذات فهو انّ الله عال بذاته فوق کلّ شیء، و کل الأشیاء تحته، والله عزوجلّ فوقها بذاته.(۱)

اما علوّ ذات، پس آن به این است که خداوند به ذاتش عالی و بالای هر چیزی است، و تمام موجودات زیر اوست، و خداوند عزّوجلّ ذاتش بالای تمام اشیاء می‌باشد.

محمّد خلیل هرّاس در تعلیقه خود بر کتاب «التوحید» ابن خزیمه در حدیثی که در آن سخن از قبض به وسیله دست از سوی خدا آمده، می‌نویسد:

فانّ القبض انّما یکون بالید الحقیقیهٔ لا بالنعمهٔ. فان قالوا: انّ الباء هنا للسببیهٔ، ای بسبب ارادته الإنعام. قلنا لهم: بماذا قبض، فانّ القبض محتاج إلی آلهٔ، فلا مناص لهم لو انصفوا من انفسهم إلّا ان یعترفوا بثبوت ما صرّح به الکتاب و السنهٔ. (۲)

۱- تفسیر آیهٔ الکرسی، ابن عثیمین، ص ۳۳.

۲- التوحید، ص ۶۳.

ص: ۳۴

همانـا قبض بـه دست حقیقی است نه به نعمت، پس اگر بگوینـد که «بـاء» در اینجـا برای سـببیت است، یعنی به سـبب اراده انعـام از خداونـد. بـه آنـان می‌گـوییم: به چه چیز قبض کرده؛ زیرا قبض محتـاج به وسـیله‌ای است، پس راهی نیست برای آنـان اگر از خـود انصاف دهند جز آنکه اعتراف کنند به ثبوت آنچه که قرآن و سنت به آن تصریح کرده است.

او همچنین درباره آیه (یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ) می‌گوید:

... هـذه الآیـهٔ صـریحهٔ فی اثبـات الیـد؛ فانّ الله یخبر فیها انّ یـده تکون فوق ایـدی المبایعین لرسوله، و لا شک انّ المبایعـهٔ انّما تکون بالأیدی، لا النعمهٔ ولا بالقدرهٔ. (۱)

... این آیه صـریح است در اثبات دست؛ زیرا خداوند در آن خبر می‌دهد که دسـتش فوق دستان بیعت‌کنندگان رسولش می‌باشد، و شکی نیست که بیعت با دست می‌باشد، نه نعمت و نه به قدرت.

محمّد بن صالح العثیمین می‌نویسد:

وعلی کلّ، فانّ یدیه سـبحانه اثنتان بلاشک؛ و کلّ واحدهٔ غیر الأخری، و إذا وصـفنا الید الأخری بالشـمال فلیس المراد انّها نقص من الید الیمنی. (۲)

۱- التوحید، ص ۶۴.

۲- فتاوی العقیدهٔ، محمد بن صالح عثیمین، ص ۹۰.

ص: ۳۵

علی ای حال، همانا دست خداونـد سـبحان دوتاست بدون شك و هر كدام غير ديگری است، و هرگاه توصـيف كرديم دست ديگر را به شمال معنای آن اين نيست كه نسبت به دست راست نقص دارد.

محمّد بن صالح العثيمين از مفتيان وهابی می‌نويسد:

انّ الله يأتی اتياناً حقيقياً للفصل بين عباده يوم القيمة علی الوجه اللائق ... و ای مانع من ان نؤمن بانّ الله تعالی يأتی هرولة.(۱)

همانا خداونـد به طور حقيقی می‌آيـد، به جهت جـدا كردن بنـدگانش در روز قيامت به نحوی كه لايق است ... و چه مانعی است از اينكه خداوند متعال هروله كنان بيايد.

او همچنين می گويد:

... فانّ ظاهره ثبوت اتيان الله هرولة، و هذا الظاهر ليس ممتنعاً علی الله، فيثبت لله حقيقة. (۲)

... ظاهر آن ثبوت آمـدن خداوند به صورت هروله است، و اين ظاهر بر خداوند ممتنع نمی‌باشد، لذا بر خداوند به طور حقيقی ثابت می‌شود.

۱- فتاوی العقيدة، ص ۱۱۲.

۲- همان، ص ۱۱۴.

ص: ۳۶

محمّـد بن صالـح العثیمین می گوید: «ونؤمن بانّ لله عینین اثنتین حقیقیتین»؛(۱)«ما ایمان داریم به اینکه برای خداوند متعال دو چشم حقیقی است».

دوره هفتم: عصر وهابیان معاصر

دوره هفتم از ادوار تجسیم وتشبیه، دوران سلفیه ووهابیان معاصر عربستان است. کسانی که در هیئت بحث‌ها وفتاوی ودعوت وارشاد ظهور وبروز داشته ودارند ونیز محمد ناصرالدین البانی وپیروان خط فکری او.

این افراد در عصر حاضر توانسته‌اند، دانشگاه‌های مختلف را تسخیر کرده ودسته‌های گوناگون از طلاب را با اصول افکار خود در آنجا تعلیم دهند.

تجسیم وهابیان از دیدگاه اهل سنت

اشاره

علاوه بر اینکه وهابیان و اسلافشان خود بر تجسیم تصریح یا اشاره دارند برخی از علمای اهل سنت آن را به ابن تیمیه نسبت داده‌اند. اینک به برخی عبارات اشاره می کنیم:

۱. شیخ محمّد ابوزهره

او در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می‌نویسد:

سلفیه هر صـفت وشأنی را که در قرآن یا روایات برای خداونـد ذکر شـده، حمل بر حقیقت کرده وبر خداونـد ثابت می کنند ...؛ در حالی که علما به اثبات رسانده‌اند که این عمل منجرّ به تشبیه وجسمیت خداوند متعال خواهد شد ...(۲)

او همچنین می گوید:

سلفیه معتقدنـد که هر چه در قرآن یا روایات در مورد اوصاف خداونـد وارد شـده؛ از قبیل محبّت، غضب، سـخط، رضا، ندا، کلام، فرود آمدن در سایه ابرها، استقرار بر عرش، وجه،

۱- عقیدهٔ اهل السنهٔ و الجماعهٔ، صص ۱۴ و ۱۵.

۲- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۲- ۲۳۵.

ص: ۳۷

دست، همگی باید بر ظاهرش حمل شود، بدون هیچ گونه تأویل وتفسیری که مخالف با ظاهرش باشد ... رأی ونظر ابن تیمیه نیز همین است. (۱)

۲. ابن بطوطه

او در سفرنامه خود به دمشق می گوید:

وکان بدمشق من کبار فقهاء الحنابلة تقی الدین بن تیمیة، کبیر الشام، یتکلّم فی الفنون، الّا انّ فی عقله شیئاً. و کنت اذ ذاک بدمشق، فحضرته یوم الجمعة و هو یعظ الناس علی منبر الجامع و یذکرهم، فکان من جملة کلامه ان قال: انّ الله ینزل إلی السماء الدنیا کنزولی هذا ... (۲)

در دمشق از بزرگان حنابله شخصی بود به نام تقی الدین ابن تیمیه، بزرگ شام که در فنون مختلف سخن می گفت، جز آنکه مشکلی در عقلش داشت. من در آن وقت دمشق بودم، روز جمعه نزد او حاضر شدم در حالی که مردم را بر روی منبر مسجد جامع مردم را موعظه می کرد و آنان را تذکر می‌داد. از جمله کلماتش

۱- تاریخ‌المذاهب الاسلامیّة، ج ۱، صص ۲۳۲- ۲۳۵.

۲- رحلة ابن بطوطه، ج ۱، صص ۵۷- ۵۸.

ص: ۳۸

این بود که خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید همان‌گونه که من از منبر پایین می‌آیم ...

۳. ابن الوردی

وی می‌گوید:

استدعی الشیخ إلی مصر و عقد له مجلس، و اعتقل بما نسب إلیه من التجسیم.(۱)

شیخ] ابن تیمیه [به مصر فراخوانده شد و برای او مجلسی برپا گشت و به جهت قول به تجسیم که به او نسبت داده شده بود او را زندانی نمودند.

او همچنین می‌گوید: «ابن تیمیه به جهت قول به تجسیم زندانی شد». (۲)

۴. مصطفی بن عبدالله قسطنطنی حنفی معروف به حاجی خلیفه

او می‌گوید:

ذکر ابن تیمیهٔ فی کتابه (کتاب العرش و صفته): انّ الله تعالی یجلس علی الکرسی، و قد اخلی مکاناً یقعد فیه رسول‌الله (ص).(۳)

ابن تیمیه در کتابش به نام (کتاب العرش و صفته) ذکر کرده که خداوند متعال بر روی کرسی می‌نشیند و تنها مکانی را به جهت نشستن رسول خدا (ص) خالی می‌گذارد.

۱- تتمهٔ المختصر، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲- همان.

۳- کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۴۳۸.

ص: ۳۹

۵. دکتر عیسی بن مانع حمیری، معاصر، سلفی

او که مدیر کلّ اداره اوقاف و شؤون اسلامی دبی است درباره ابن تیمیه می گوید:

وهذا ترک من ابن تیمیة لمذهب السلف بالکلیة، و ادعاء علیهم بمذهب غیر مذهبهم و دخول فی مضایق وعره و شنائع امور استبشعها العلماء و استبعدوها. و قد رأینا لهذا المخالف و من شایعه الفاظاً شنیعة لم ترد فی الکتاب و السنة و لم تنطق بها احد من السلف، فأثبتوا الجسمیة صراحة و اثبتوا الجهة و الحدّ و التحیز و الحرکة و الصوت و الانتقال و الکیف و غیرذلک من التجسیم الصریح. (۱)

و این مطلب در حقیقت عبارت است از اعراض ابن تیمیه به طور کلّی نسبت به مذهب سلف و ادعای مذهبی غیر از مذهب سلف، و وارد شدن در تنگناهایی بسیار پست و سخت. اموری که علما آنها را زشت دانسته و از خود دور نموده‌اند. و ما از این مخالف و پیروان او الفاظی زشت دیدیم که در کتاب و سنت یافت نمی‌شود و هرگز فردی از سلف به آن نطق نکرده است.

۱- تصحیح المفاهیم العقدیة، دکتر عیسی حمیری، ص ۱۳۱.

ص: ۴۰

آنان جسمیت را به صراحت ثابت کرده و نیز جهت و حدّ و مکان و حرکت و صوت و انتقال و کیف و دیگر عوارض جسمیت را بر او ثابت می‌دانند.

او همچنین می گوید:

فالحاصل من هذا انّه یتبیّن لک انّ ابن تیمیهٔ عشوائی فی فهمه و لایمشی علی قاعدهٔ مستقیمهٔ بل یتبع مایبدو له اذا استطاع بذلک ان ینصر مذهبه. (۱)

حاصل این مطالب اینکه برای تو روشن شد که ابن تیمیه در فهمش هوایی است و مطابق قاعده مستقیم مشی نمی کند بلکه آنچه که موجب تأیید مذهبش می‌باشد را تنها پیروی و متابعت می‌نماید.

۶. ابوالفداء سعید عبداللطیف فوده

او که از علمای معاصر اردن است در ردّ ابن تیمیه می گوید:

وامّا عندنا فما کتبه واضح فی مذهب الضلال و نصّ صریح فی نصرهٔ مذهب المجسمهٔ و الکرامیهٔ المبتدعهٔ، و نحن فی ردّنا علیه و نقضنا لکلامه لایتوقف هجومنا لصدّ افکاره و توهّماته علی موافقهٔ

۱- همان، ص ۱۳۵.

ص: ۴۱

الناس لنا، بل انّنا نعلم انّ کثیراً منهم علی عینیه غشاوهٔ، نرجو من الله تعالی ازالتها بما تقوم به من الردود و التنبیهات. (۱)

امّا نزد ما، آنچه را که او نوشته واضح است که همگی آنها مذهب گمراه و نصّ صریح در یاری مذهب اهل تجسیم و کرامیه بدعت گذار است. و ما در ردّیه بر او و نقض کلامش تنها در هجوم خود به مقابله با افکار و توهمّات او بر موافقت مردم با ما توقف نمی‌کنیم، بلکه می‌دانیم که بسیاری از آنها بر روی چشمانشان پرده‌ای افکنده‌اند، و لذا از خداوند متعال می‌خواهیم که آن را با ردّیه‌ها و تنبیهاتی که نوشته شد ازاله نماید.

۷. عبدالغنی حماده

او در ردّ وهابیان می گوید:

انّ شیخهم ابن تیمیهٔ قال عنه علامهٔ زمانه علاء الدین البخاری: انّ ابن تیمیهٔ کافر، کما قاله علامهٔ زمانه زین الدین الحنبلی انّه یعتقد کفر ابن تیمیهٔ، و یقول: انّ الامام السبکی معذور بتکفیر ابن تیمیهٔ؛ لانّه

۱- نقض الرسالهٔ التدمریهٔ، سعید فوده، ص ۶.

ص: ۴۲

کفّر الأمة الاسلامیة و شبّهها بالیهود و النصاری فی تفسیره عند قوله تعالی: (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ). وقال علماء المذهب: انّ کتبه مشحونة بالتشبیه و التجسیم لله تعالی. (۱)

شیخ آنها ابن تیمیه کسی است که علّامه زمانش علاء الدین بخاری درباره او گفته: ابن تیمیه به‌طور حتم کافر است، همان‌گونه که علّامه زمانش زین‌الدین حنبلی معتقد به کفر ابن تیمیه بود و می‌گفت: امام سبکی در تکفیر ابن تیمیه معذور است؛ زیرا او کسی بود که امت اسلامی را تکفیر نموده و آنان را در تفسیر آیه (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ) به یهود و نصارا تشبیه کرده است. علمای مذهب گفته‌اند: همانا ابن تیمیه زندیق است؛ زیرا کتاب‌های ایشان پر از اعتقاد به تشبیه و تجسیم نسبت به خداوند متعال می‌باشد.

۸. شیخ سلامه قضاعی عزامی شافعی (م ۱۳۷۶ ه. ق)

او در ردّ ابن تیمیه می‌گوید:

والعجب انّک تری امام المدافعین عن بیضة اهل التشبیه و شیخ اسلام اهل التجسیم ممّن سبقه من الکرامیة و

۱- فضل الذاکرین و الردّ علی المنکرین، ص ۲۳.

ص: ۴۳

جهلهٔ المحدثین الذین یحفظون و لیس لهم فقه فیما یحفظون، احمد بن عبدالحلیم المعروف بابن تیمیهٔ، یرمی امام الحرمین و حجهٔ الإسلام الغزالی بانّهما اشد کفراً من الیهود و النصاری ...(۱)

عجیب اینکه تو امام مدافعان از حیثیت اهل تشبیه و شیخ اسلام اهل تجسیم از کرامیه سابق و محدثان جاهل را مشاهده می‌کنی که حفظ حدیث می‌کنند در حالی که در آن چه حفظ می‌نمایند فهم و تأمل ندارند. او که احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن تیمیه است، امام الحرمین و حجت الاسلام غزالی را متهم می‌سازد که کفرش از یهود و نصارا شدیدتر است ...

۹. نجم الدین محمّد امین کردی شافعی (م ۱۴۰۰ ه. ق)

او می‌گوید:

فقد نجمت فی القرون الماضیهٔ بین اهل الاسلام بدع یهودیهٔ من القول بالتشبیه و التجسیم و الجههٔ و المکان فی حق الله تعالی، ممّا عملته ایدی اعداء الاسلام تنفیذاً لحقدهم علیه، و دخلت الغفلهٔ علی بعض اهل الاسلام ... حتی

۱- فرقان القرآن، سلامه قضاعی، ص ۶۱.

ص: ۴۴

إذا كانت اوائل القرن الثامن اخذت هذه البدع تنتعش إلى اخوات لها لاتقل عنها خطراً على يد رجل يدعى احمد بن عبدالحليم بن تيمية الحرانى، فقام العلماء من اهل السنة والجماعة فى دفعها حتّى لم يبق فى عصره من يناصره إلّا من كان له غرض أو فى قلبه مرض ... (۱)

در قرن‌هاى پيشين بين اهل اسلام بدعت‌هايى يهودى از قبيل قول به تشبيه و تجسيم و اعتقاد به جهت و مكان در حق خداى متعال وجود داشته كه از ساخته و پرداخته‌هاى دشمنان اسلام بوده است، تا كينه خود را بر ضدّ اسلام محكم سازند، در حالى كه برخى از اهل اسلام از آنها غافل بوده‌اند ... تا اوايل قرن هشتم كه اين بدعت‌ها به صورت ديگرى شبيه آنها صورت به خود گرفت كه خطر آنها كمتر از كارهاى يهود نبوده است. اين كارها به دست فردى به نام احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّانى انجام گرفت، كه علماى اهل سنت و جماعت در مقابل آنها قيام كردند، به طورى كه در عصر او كسى باقى نماند تا او را يارى و نصرت كند مگر كسى كه داراى غرض بوده و يا در قلبش مرض بوده است ...

۱- مقدمه كتاب فرقان القرآن، ص ۲.

ص: ۴۵

۱۰. تقی‌الدین ابوبکر بن محمّد حسینی حصنی شافعی (م ۸۲۹ ه. ق)

او درباره ابن تیمیه می گوید:

انّ ابن تیمیهٔ الذی کان یوصف بانّه بحر من العلم، لایستغرب فیه ما قاله بعض الأئمهٔ عنه من انّه زندیق مطلق. و سبب قوله ذلک انّه تتبع کلامه فلم یقف له علی اعتقاد حتی انّه فی مواضع عدیدهٔ یکفر فرقهٔ و یضلّلها، و فی آخر یعتقد ما قالته او بعضه، مع انّ کتبه مشحونهٔ بالتشبیه والتجسیم، و الاشارهٔ إلی الازدراء بالنبی (ص) والشیخین وتکفیر عبدالله بن عباس و انّه من الملحدین، وجعل عبدالله بن عمر من المجرمین و انّه ضالّ مبتدع ... (۱)

ابن تیمیه، کسی که به دریایی از علم توصیف می‌شد، و غریب به نظر نمی‌رسد آنچه‌که برخی از امامان او را زندیق مطلق نامیده‌اند. و سبب این گفتار درباره ابن تیمیه این است که کلام او پیگیری شده و به این نتیجه رسیده‌اند که او کسی است که در مواضع بسیاری فرقه‌ای

۱- دفع شبه من شبه و تمرد، ص ۳۴۳.

ص: ۴۶

را تکفیر کرده و نسبت گمراهی به آنـان داده است، در حالی که در جایی دیگر همان عقایـد آنان را پـذیرفته، و کتاب‌های او پر از اعتقـاد به تشبیه و تجسـیم و اهـانت و تنقیص به پیـامبر (ص) و ابوبکر و عمر و تکفیر عبـدالله بن عبـاس است، و عبـدالله بن عمر را از مجرمان و گمراهان و بدعت گزاران معرفی کرده است ...

او همچنین درباره ابن تیمیه می گوید:

والحاصـل انّه و اتبـاعه من الغلاـهٔ فی التشبیه و التجسـیم و الاـزدراء بالنبی (ص) وبغیض الشـیخین، و بإنکار الأبـدال الـذین هم خلفوا الأنبیاء، و لهم دواهی أخر لو نطقوا بها لأحرقهم الناس فی لحظهٔ واحدهٔ ...(۱)

حاصل اینکه او و پیروانش از غالیان در تشبیه و تجسـیم و اهانت به پیامبر (ص) و دشمنی با ابوبکر و عمر، و انکار شخصیت‌هایی که جانشـینان انبیاء بوده‌اند، می‌باشـند که دارای انگیزه‌ها و اهداف دیگری نیز هسـتندکه اگر از اهداف خود سخن بگویند مردم آنان را در یک لحظه به آتش می کشند.

۱۱. قاضی سبکی

او می گوید: «اهل توحید بر اینکه خداوند در جهت خاصی نیست،

۱- دفع شبه من شبه و تمرد، ص ۴۰۱.

ص: ۴۷

اتفاق کرده‌اند مگر برخی از افرادی که قول شاذ دارند؛ همانند ابن‌تیمیه».(۱)

۱۲. شیخ سلیم البشری

او که رئیس جامعهٔ الازهر در عصر خود می‌باشد، می‌گوید:

از جمله کسانی که به او نسبت داده شده که قائل به جهت برای خداست. احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرّانی حنبلی دمشقی است ... (۲)

۱۳. ابن حجر هیتمی مکّی شافعی

او می‌گوید: «ابن تیمیه نسبت به ساحت مقدس خداوند جسارت کرده ودر حقّ او ادّعای جهت وجسمانیت کرده است».(۳)

۱۴. ابوالفدا

او در تاریخش می‌گوید: «ابن تیمیه از دمشق به شام فرستاده شد، واز آنجا که وی قائل به تجسیم بود او را در زندانی حبس کردند». (۴)

۱- طبقات الشافعیه، ج ۹، ص ۴۳.

۲- فرقان القرآن، قضاعی، ص ۷۲.

۳- کشف الارتیاب، ص ۱۳۰ به نقل از الجوهر المنظم، ابن حجر.

۴- تاریخ ابی‌الفداء، حوادث سنه ۷۰۵ ه. ق.

ص: ۴۸

تجسیم از منظر اسلامی

قرآن ونفی جسمیت از خداوند

با ملاحظه دقیق آیات قرآنی به این نکته پی می‌بریم که خداوند متعال از جسم وجسمانیت مبرّاست.

۱. خداوند می‌فرماید:

(یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فِیها وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ) (حدید: ۴)

او هر چه در زمین فرو رود وهر چه براید وآنچه از آسمان نازل شود وآنچه بالا رود، همه را می‌داند واو با شماست هر کجا باشید وبه هر چه کنید به خوبی آگاه است.

آیه به طور صراحت دلالت بر سعه وجود خداوند سبحان دارد و اینکه او در هر مکانی با ما است، وکسی که چنین شأنی دارد، نمی‌تواند جسم یا حلول کننده در محلّی باشد.

ص: ۴۹

۲. ونیز می‌فرماید:

(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ) (مجادله: ۷)

آیا ندیـدی که آنچه در آسـمان‌ها وزمین است، خـدا بر آن آگاه است. هیـچ رازی سه کس با هم نگویند، جز آنکه خداوند چهارم آنهاست ونه پنـج کس جز آنکه خـدا شـشم آنهاست ونه کمتر از آن ونه بیشتر، جز آنکه خـدا با آنهاست هر کجا باشـند، پس روز قیامت همه را به نتیجه اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا به کلیه امورِ عالم داناست.

این آیه نیز به طور وضوح دلالت بر سعه وجود خداونـد متعال دارد، واینکه در همه جا موجود وبا همه کس همراه است. واین گونه خدایی نمی‌تواند جسم باشد؛ زیرا جسم احتیاج به مکان دارد وبا وجودش در مکانی، مکان دیگر از او خالی است.

۳. همچنین می‌فرماید:

(وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ إِنَّ اللهَ واسِعٌ عَلِيمٌ) (بقره: ۱۱۵)

ص: ۵۰

مشرق ومغرب هر دو ملک خداست، پس به هر طرف که روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید. خدا به همه جا محیط وبر همه چیز داناست.

این آیه نیز همانند آیه پیشین، دلالت بر نفی جسمیت خداوند دارد.

۴. ونیز می‌فرماید: (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ)؛ «هیچ موجودی همانند او نیست واو شنوای بیناست». (شوری: ۱۱)

پر واضح است که اگر خداوند جسم بود، باید همانند سایر اجسام وشبیه آنها می‌بود.

۵. ونیز می‌فرماید: (وَ اللهُ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ)؛ «و خداوند از خلق بی‌نیاز است وشما فقیر ونیازمندید». (محمد: ۳۸)

می‌دانیم که اگر خداوند جسم بود، مرکب از اجزا می‌بود، وهر مرکبی محتاج به اجزای خود است. واین با غنای خداوند سازگاری ندارد.

۶. همچنین می‌فرماید: (هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ)؛ «اوّل وآخر هستی وپیدا ونهان وجود همه اوست». (حدید: ۲)

در این آیه خداوند متعال خود را ظاهر وباطن معرفی کرده، واگر جسم می‌بود باید ظاهر آن غیر باطنش (عمقش) باشد، ودر نتیجه لازم می‌آید که او ظاهر وباطن نباشد.

۷. ونیز می‌فرماید: (لا تُدْرِکُهُ الأَبْصارُ)؛ «دیده‌ها او را درک نمی‌کنند». (انعام: ۱۰۳)

ص: ۵۱

و اگر خداوند جسم بود چرا دیده‌ها او را ادراک نکنند؟!

اهل بیت

ونفی جسمیت از خدا

امام صادق (ع) در حدیثی می‌فرماید:

منزه است خداونـدی که جز او کسـی دیگر از کیفیتش اطلاعی نـدارد، هماننـدی برای او نیست واو شـنوای بیناست، محـدود نشده، ومحسوس نخواهد بود ومورد تجسّـس واقع نخواهد گشت. دیدگان وحواس او را ادراک نکرده وچیزی او را احاطه نمی‌کند. جسم وصورت نیست ... (۱)

و نیز در حدیثی دیگر در توصیف خداوند می‌فرماید:

نه جسم است ونه صورت، بلکه او جسم کننـده اجسام وصورت دهنده صور است. جزء جزء نشده ومتناهی نیست. زیاده ونقصان در او راه ندارد. واگر خداوند آن‌گونه باشد که می‌گویند، پس فرقی بین خالق ومخلوق نیست ..(۲)

از امام جواد وهادی (ع) روایت شده که فرمودند: «هر کس قائل به جسمیت خداوند شد به او زکات ندهید وبه او اقتدا نکنید». (۳)

آرای علمای شیعه در مسأله تجسیم

از آنجا که وهابیان برآنند تا قول به تجسیم را به علمای شیعه نسبت دهند؛ لذا جا دارد این موضوع را در لابه‌لای کلمات آنها

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲- همان، ص ۱۰۶.

۳- توحید صدوق، ص ۱۰۱.

ص: ۵۲

بررسی کنیم تا از صحت یا فساد آن آگاهی یابیم:

۱. شیخ کلینی/ (۳۲۹ ه. ق)؛ در کتاب «کافی» بابی را منعقد کرده تحت عنوان «باب النهی عن الجسم والصورة» (۱)، که به تبع روایات، این خود دلالت بر عدم اعتقاد او، به تجسیم دارد.

۲. شیخ صدوق/ (۳۸۱ ه. ق)؛ در کتاب «توحید» بابی دارد به نام «باب انّ الله عزّوجلّ لیس بجسم ولاصورة». (۲)

۳. شیخ مفید/ (۴۱۳ ه. ق)؛ در کتاب «تصحیح الاعتقاد» می گوید:

و اما کلام در توحید ونفی تشبیه از خداوند وتنزیه وتقدیس برای او، چیزی است که به آن امر شده ومورد رغبت قرار گرفته است. واخبار بسیاری بر آن دلالت دارد.(۳)

می‌دانیم که تجسیم داخل در تشبیه است، لذا کلام شیخ مفید شامل تجسیم نیز می‌شود.

۴. ابوالفتح کراجکی (۴۴۹ ه. ق)؛ در کتاب «کنز الفوائد» بابی دارد تحت عنوان «فصل من الاستدلال علی انّ الله تعالی لیس بجسم». (۴)»

۵. شیخ طوسی (۴۶۰ ه. ق)؛ در تفسیر «التبیان» از جمله کسانی که ذبیحه وکشتارشان را حرام می‌داند، کسانی را برمی شمارد که

۱- کافی، ج ۱، صص ۱۰۴- ۱۰۶.

۲- التوحید، ص ۹۷.

۳- تصحیح الاعتقاد، ص ۷۳.

۴- کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۷.

ص: ۵۳

قائل به تجسیم‌اند. (۱) همان‌گونه که حکم به نجاست مجسّمه کرده وآنها را در زمره کفّار به شمار آورده است. (۲)

۶. قاضی ابن برّاج (۴۸۱ ه. ق)؛ در «جواهر الفقه» تصریح به تنزیه خداوند از جسم ولوازم آن کرده است.(۳)

۷. قطب راوندی (۵۷۳ ه. ق)؛ در کتاب «فقه القرآن» فتوا به عدم صحت نماز در پوست حیوانی داده که مجسِّم آن را ذبح کرده وانتفاع به آن را نیز جایز نمی‌داند.(۴) ودر جای دیگر نیز می‌گوید: تجسیم از مذاهب فاسد است(۵)

۸. شیخ طبرسی (قرن ششم هجری قمری)؛ در «تفسیر مجمع البیان» قائل به عدم جواز خوردن ذبیحه کسی شده که معتقد به تجسیم است.(۶)

۹. علامه حلّی/ (۷۲۶ ه. ق)؛ در کتاب «منتهی المطلب» فتوا به نجاست نیم‌خورده مجسِّمه داده است وآنها ومشبِّهه را در حکم نواصب وغلات دانسته وحکم به کفر همه آنها داده است. (۷)«۷»

۱۰. ابن فهد حلّی (۸۴۱ ه. ق)؛ در کتاب «الرسائل العشر»

۱- التبیان، ج ۳، صص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۲- المبسوط، ج ۱، ص ۱۴.

۳- جواهر الفقه، ص ۲۴۵.

۴- فقه القرآن، ج ۱، ص ۹۷؛ ج ۲، ص ۲۷۰.

۵- همان، ج ۱، ص ۱۲۳.

۶- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۱.

۷- منتهی المطلب، ج ۱، ص ۱۶۱.

ص: ۵۴

مجسّمه را از جمله کسانی به حساب آورده که داخل در عنوان کافر بوده ومحکوم به نجاستند. (۱)

۱۱. محقّق کرکی (۹۴۰ ه. ق)؛ در کتاب «جامع المقاصد» به نجاست مجسّـِمه فتوا داده است (۲)، ودر کتاب «الرسائل» نیز به عدم جسمانیت خداوند اشاره کرده است(۳)

۱۲. ابن ابی جمهور احسائی (اوائل قرن دهم هجری قمری)؛ از جمله اصول شیعه را تنزیه خداوند تبارک وتعالی از تشبیه ودیگر نقائص برشمرده است. (۴)

۱۳. علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه. ق)؛ در کتاب «بحارالانوار» بابی را تحت عنوان «نفی الجسم والصورة والتشبیه والحلول والاتحاد وانّه لا یدرك بالحواس والاوهام والعقول والافهام» منعقد نموده است. وبعد از آن بابی دیگر تحت عنوان «نفی الزمان والمکان والحرکة والانتقال عنه تعالی وتأویل الآیات والاخبار فی ذلک» آورده است. (۵)

۱۴. شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۲۸ ه. ق)؛ در کتاب «کشف الغطاء» بر نفی تجسیم وترکیب از خداوند استدلال کرده است. (۶)

۱۵. حاج ملا هادی سبزواری (۱۳۰۰ ه. ق)؛ در کتاب «شرح

۱- الرسائل العشر، ص ۱۴۶.

۲- جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳- رسائل کرکی، ج ۱، ص ۶۰.

۴- مناظرات فی الامامه، ص ۳۴۷ به نقل از او.

۵- بحارالانوار، ج ۳، صص ۲۸۷ و ۳۰۹.

۶- کشف الغطاء، ج ۱، صص ۵۱ و ۵۲.

ص: ۵۵

الاسماء الحسنی» تصریح دارد بر اینکه تنزیه خداوند از صفات مخلوقات واجسام، انسان را بر اقامه برهان بر ضدّ برخی از عقاید باطل کمک خواهد کرد. (۱)

۱۶. آیت الله خویی (۱۴۱۳ ه. ق)؛ در کتاب «الطهارهٔ» تصریح به بطلان عقیده تجسیم نموده است. (۲)

از این عبارات استفاده می‌شود که علمای شیعه، همگی بر تنزیه خداوند از جسم ولوازم آن اتفاق دارند.

و نیز با مراجعه به روایات پی به وجود احادیث بسیاری خواهیم برد که دلالت برعدم تجسیم دارد، وتنها علامه مجلسی در کتاب «بحارالانوار» ۴۷ حدیث در این باره آورده است، واین خود دلالت دارد بر اینکه عدم تجسیم نزد شیعه اصلی مسلّم است.

اتهام به بزرگان شیعه در قول به تجسیم

از جمله اتهاماتی که به شیعه زده شده این است که آنان قائل به تجسیم‌اند؛ یعنی معتقدند به اینکه برای خداوند جسمی است دارای ابعاد وحدود ... ودر این زمینه ادّعا می‌کنند، اوّل کسانی که قائل به جسمیت خداوند در بین شیعیان بوده، هشام بن حکم ویونس بن عبدالرحمان قمّی وبرخی دیگر از بزرگان شیعه در قرن دوم می‌باشند.

دکتر قفاری می‌گوید:

۱- شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲- التنقیح، ج ۲، ص ۷۷.

ص: ۵۶

اصل افکار تجسیم ومذهب آن از شیعه سرچشمه گرفته است. آن‌گاه می‌گوید: ابن تیمیه اوّل کسی است که این را به اثبات رسانده وگفته: اوّل کسی که در اسلام قائل به جسمانیت خداوند شده، هشام بن حکم می‌باشد. (۱)

او همچنین می‌گوید:

در نتیجه: تشبیه خداوند سبحان به مخلوقاتش در یهود سابقه داشته واز آنجا به تشیع سرایت کرده است؛ زیرا تشیع مأوی وملجأ هر کسی است که قصد سوء نسبت به اسلام ومسلمین دارد. (۲)

جا دارد این تهمت را بررسی کرده ودامان شیعه را از آن پاک نماییم.

تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم

اشاره

با مراجعه به کتاب‌های مخالفین مشاهده می‌کنیم که تنها دلیلی که آنها به آن تمسک کرده ونسبت تجسیم را به هشام داده‌اند، جمله‌ای است که از او روایت شده که درباره خدا فرمود: «جسم لا کالاجسام». اینک این نسبت را در دو مرحله مورد بررسی قرار می‌دهیم: یکی در اصل این نسبت که آیا صحیح است یا خیر، ودیگری آنکه بر فرض صحت نسبت، آیا این جمله دلالت بر اعتقاد هشام به تجسیم دارد یا خیر؟

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۲۹؛ منهاج السنهٔ، ج ۱، ص ۲۰.

۲- اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۳۰.

ص: ۵۷

مرحله اول: بررسی اصل نسبت

شواهدی این احتمال را تقویت می‌کند که این نسبت به هشام چیزی جز افترا وتهمت نیست. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. هشام از جمله اصحاب امامان اهل بیت: به حساب می‌آمده که به عنوان مدافع از حریم حقّ وحقیقت مطرح بوده‌اند. کسانی که در مقابل خطوط انحرافی ایستادگی کرده ودرصدد ابطال شبهه‌های آنان برآمده‌اند. حال چگونه می‌توان او را متّهم به چنین عقیده‌ای کرد که از خارج اسلام وارد شده است؟

۲. با مراجعه به کتب رجالی پی خواهیم برد که هشام ویونس با مشکلی از درون مذهب وآن هم از ناحیه برخی از اصحاب خود مواجه بودند؛ زیرا برخی نمی‌توانستند مقام ومنزلت آن دو را مشاهده کنند ولذا به جهت حسدی که به او داشتند او را به قول به تجسیم متهم ساختند.

کشی در رجال خود از سلیمان بن جعفر نقل کرده که گفت: از امام‌رضا (ع) درباره هشام بن حکم سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «او بنده‌ای نصیحت کننده بود که از ناحیه اصحاب خود به جهت حسدی که به او داشتند اذیت وآزار شد».(۱)

یونس بن عبدالرحمن واصحاب او نیز از طرف جماعتی مورد سعایت قرار گرفته وبه جهت جلالت قدر وقربش نزد امام، مورد

۱- . رجال کشی، ص ۲۷۰.

ص: ۵۸

سرزنش وتعقیب قرار گرفته بود. ولـذا به احتمـال قوی می‌توان روایـاتی را که در مـذمّت او رسیده یـا دلالت بر انحراف او دارد، از جعل همین افراد دانست.

۳. هشـام بن حکم به اعتراف شـیعه وسنّی، یکی از متکلمین امـامیه ودریـایی عمیق از معـارف عقلی به حسـاب می‌آمـد. شهرسـتانی می‌گویـد: «هشام بن حکم کسـی بود که در مباحث اصول، غور بسـیار نموده بود و نمی‌توان مباحث ومناظرات او را با معتزله نادیده گرفت». (۱) ذهبی نیز او را متکلّمی زبردست دانسته است.(۲)

خصوصـاً آنکه بزرگـان شـیعه به تبع از اهـل بیت: او را بسـیار تمجیـد نموده‌انـد. آیا با وجود این تعبیرات می‌توان چنین تهمتی را به هشام نسبت داد؟ آیا مقام ومنزلت او شاهدی بر کذب این نسبت وافتراء به او نیست؟

۴. از آنجا که بحث از خداوند وصفات ثبوتی وسلبی در آن عصر آسان نبوده وتازه در حوزه‌های اسلامی مطرح شده وذهن افراد به این مسائل نامأنوس بوده است، لـذا طبیعی به نظر می‌رسد که گروهی کلام او را- بر فرض صـحت انتساب- درست نفهمیده ولذا او را به تجسیم متهم کنند.

ممکن است که هشام گفته: «شیء لا کالاشیاء» ولی مستمع خیال کرده که گفته: «جسم لا کالاجسام» یا آن را نقل به معنا کرده ویا

۱- الملل والنحل در حاشیه الفِصَل، ج ۲، صص ۲۲ و ۲۳.

۲- سیره اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۴۳.

ص: ۵۹

خیال کرده که لازمه کلام او این چنین است. و می‌دانیم که گاهی برداشت‌ها وتصوّرات غلط از سخنان کسی، سبب نسبت‌های ناروا به او می‌شود.

۵. با مراجعه به کتب تراجم پی می‌بریم که هشام مورد مدح از ناحیه امامان: قرار گرفته است، مدحی که هرگز با وجود انحرافات عقایدی سازگاری ندارد. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) در حدیثی امام صادق (ع) در شأن او فرمود: «او ناصر ما به دست وزبان وقلب است».(۱) ونیز در جایی دیگر فرمود: «مثل تو باید برای مردم عقاید بگوید».(۲)

ب) امام صادق (ع) همچنین در حقّ او دعا کرده وفرمود: «ای هشام! خداوند به تو از توحید نفع رساند وتو را ثابت قدم گرداند». (۳)«۳»

ج) در قصّه‌ای بعد از آنکه کافری به دست امام صادق (ع) ایمان آورد، حضرت او را به جهت تعلیم دین در جهت عقیده وشریعت به هشام بن حکم سپرد.(۴)

د) ونیز در حدیثی از امام صادق (ع) درباره هشام بن حکم رسیده که فرمود:

هشام بن حکم پرچمدار حقّ ما، ودنبال کننده گفتار ما، تأیید کننده

۱- کافی، ج ۱، ۲ ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲- اعلام الوری، صص ۲۸۱- ۲۸۳.

۳- کافی، ج ۱، ص ۸۷؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۲۲۱.

۴- کافی، ج ۱، صص ۷۲- ۷۴.

ص: ۶۰

صدق ما، ودفع کننده باطل دشمنان ما است. هرکس که او واثرش را دنبال کند ما را دنبال وپیروی کرده وهر کس که او را مخالفت کرده وهتک حرمت او کند با ما دشمنی کرده وهتک حرمت ما را کرده است.(۱)

ه) امام کاظم (ع) در دعایی که بعد از بر آوردن حاجت هشام می‌کند، می‌فرماید: «خداوند ثواب تو را بهشت قرار دهد». (۲)

و) در حدیثی امام رضا (ع) امر به دوستی با هشام نموده است. (۳)

ز) در حدیثی دیگر امام رضا (ع) بر او ترحّم کرده وفرمود: «خداوند او را رحمت کند، او بنده نصیحت‌گری بوده که از ناحیه اصحابش به جهت حسد مورد اذیت وآزار واقع شد». (۴)

در مورد یونس بن عبدالرحمان نیز روایات فراوانی در مدح وستایش او وارد شده است. بس است در این مورد خبر عبدالعزیز بن مهتدی که گفت: از امام رضا (ع) سؤال کردم: من نمی‌توانم همیشه شما را زیارت کنم، از چه کسی معالم دینم را اخذ نمایم؟» حضرت فرمود: «از یونس بن عبدالرحمن فرا گیر». (۵)

آیا می‌توان به چنین افرادی که این‌گونه مورد مدح اهل بیت: قرار گرفته‌اند چنان نسبتی را داد؟

۱- معالم العلماء، ص ۱۲۸.

۲- رجال کشی، ص ۲۷۰.

۳- همان، صص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۴- همان، ص ۲۷۰.

۵- رجال کشی، ص ۴۸۳

ص: ۶۱

۶. با مراجعه به روایات هشام بن حکم ویونس بن عبدالرحمان که درباره توحید وصفات خداوند متعال رسیده پی می‌بریم که هرگز با عقیده به تجسیم سازگاری ندارد. اینک به برخی از این‌گونه روایات اشاره می‌کنیم:

الف) هشام در مناظره‌ای که بین او ویکی از کافران واقع شد، به کلام امام صادق (ع) استشهاد کرده وفرمود:

... جز آنکه خداوند جسم وصورت نیست ... به حواس پنج‌گانه درک نمی‌شود، اوهام او را درک نمی‌کند ... شنوا وبینا است. شنوا است بدون وسیله شنوایی وبینا است بدون وسیله بینایی ... (۱)

ب) در مورد یونس بن عبدالرحمان نیز در روایت آمده که او از امام‌کاظم (ع) درباره علّت عروج پیامبر (ص) به آسمان سؤال کرد، با آنکه خداوند توصیف به‌مکان نمی‌شود؟ حضرت فرمود: «همانا خداوند تبارک وتعالی به مکان توصیف نشده وزمان بر او جاری نمی‌گردد ...». (۲)

پس یونس نیز با سؤال از امام واعتقاد به جواب امام، قائل به عدم تجسیم است. ولذا با اعتقاد به جواب امام این روایت را از حضرت موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کند.

مرحله دوم: بررسی کلام

اشاره

در بحث گذشته به اثبات رساندیم که اصل انتساب این اتهام به

۱- توحید، شیخ صدوق، صص ۲۴۳- ۲۵۰.

۲- همان، ص ۱۷۵.

ص: ۶۲

هشام بن حکم ویونس بن عبدالرحمان بی‌پایه واساس بوده است. حال بر فرض ثبوت آن درصدد بررسی جمله‌ای هستیم که به جهت انتساب آن به هشام او را متهم به اعتقاد به تجسیم کرده‌اند، وآن اینکه او خداوند را این‌گونه توصیف کرده است: «جسم لا کالاجسام».

قبل از هر چیز توجّه به یک نکته ضروری می‌نماید، وآن اینکه برای فهم یک جمله یا یک کلمه رجوع به لغت کافی نیست، خصوصاً وقتی که این عبارت از یک متخصص صادر شده باشد، بلکه باید قصد متکلم را ملاحظه کرد. به عبارت دیگر اصطلاح خاص را مشاهده کرد؛ زیرا گاهی متکلّم از کلامش معنایی را اراده می‌کند که نمی‌توان با مراجعه به لغت آن را فهمید.

حال با ذکر این نکته به سراغ این مطلب می‌رویم که آیا هشام بن حکم از این جمله‌ای که به او نسبت داده‌اند، معنای خاص را اراده کرده ویا همان معنای لغوی را از کلمه «جسم» اراده نموده است؟

با مشاهده قراین خاص پی می‌بریم که هشام در گفتن جمله «جسم لاکالاجسام» معنا ومقصود خاصی را اراده کرده است که با تنزیه خداوند از جسمیت ولوازم آن نیز سازگاری دارد، وآن اینکه مقصود او از کلمه «جسم» موجود و شئ قائم به نفس وثابت است.

ابوالحسن اشعری همین معنا را از هشام برای «جسم» نقل کرده است. او در کتاب «مقالات الاسلامیین» از هشام بن حکم نقل کرده که: معنای جسم این است که او موجود است. او دائماً می‌گفت: من در گفتارم از کلمه «جسم» اراده موجود، وشیء، وقائم بنفسه را

ص: ۶۳

کرده‌ام.(۱)

کشی نیز از هشام ویونس نقل کرده که این دو گمان کرده‌اند که اثبات شیء به این است که «جسم» گفته شود.(۲)

نتیجه اینکه رأی هشام ویونس در رابطه خداوند با دیگران از حیث معنا هیچ فرقی ندارد، جز در اختلاف تعبیر. قراین دیگری نیز وجود دارد که می‌توان آنها را شاهد بر همین معنا به حساب آورد.

۱. قرینه لفظی

هشام گرچه خداوند را متصف به جسمانیت کرده، ولی به دنبال آن کلمه‌ای را به کار برده که می‌توان کلمه «جسم» را از معنای لغوی تغییر داده وبه معنای دیگری رهنمون ساخت؛ زیرا در جمله خود فرموده: «جسم لا کالاجسام»؛ یعنی جسمی است نه مانند سایر اجسام. واین خود دلالت بر اراده معنای خاصی از کلمه «جسم» نزد هشام دارد.

۲. قرینه خارجی

تعبیر «هو جسم لا ـ کالاجسام» که به هشام بن حکم نسبت داده شده، با ملاحظه قرینه خارجی نیز پی خواهیم برد که بر مدّعای خصم؛ یعنی اعتقاد به تجسیم سازگاری ندارد؛ زیرا این جمله را بنابر نقل شهرستانی، در محاجّه با علّاف گفته است. هشام به علّاف می‌گوید: تو می‌گویی خداوند عالم است به علم، لازمه این حرف این است که

۱- مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۴.

۲- رجال کشی، ص ۲۸۴.

ص: ۶۴

خداوند علمش همانند بقیه مردم باشد پس چرا تو نمی‌گویی که خداوند جسم است نه مثل سایر اجسام؟ (۱)

از این‌گونه تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که هشام درصدد معارضه ومقابله با علّاف است، نه اینکه عقیده خود را بیان کند. این‌طور نیست که هر کس در مقام معارضه، چیزی می‌گوید آن را اعتقاد داشته باشد؛ زیرا ممکن است که قصد او امتحان علّاف باشد؛ همان‌گونه که شهرستانی نیز همین مطلب را فهمیده است.

و بر فرض که از این عبارت عقیده به تجسم استفاده شود، ممکن است که این حرف از او هنگامی صادر شده باشد که داخل در مذهب جهمیه بوده وقبل از آن بوده که به برکت آل‌محمّد: هدایت یافته است؛ زیرا جهمیه قائل به تجسیمند، ولی بعد از دخول در مکتب اهل‌بیت: به پیروی از آنان با تجسیم مقابله کرده است.

۳. اختلاف در معنای جسم

متکلمین از فریقین تصریح دارند بر اینکه کلمه «جسم» لفظ اصطلاحی بوده ودر معنای آن اختلاف واقع شده است.

ابوالحسن اشعری از امامان اهل سنّت می‌گوید: «متکلمین در کلمه (جسم) تا دوازده قول اختلاف کرده‌اند. (۲)

ابن تیمیه می‌گوید: «حقیقت امر این است که در لفظ جسم

۱- الملل والنحل، شهرستانی، ج ۲، ص ۲۳.

۲- مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۱.

ص: ۶۵

نزاع‌های لفظی ومعنوی وجود دارد».(۱)

در جایی دیگر می گوید:

لفظ "جسم وحیز وجهت "الفاظی است که در آنها ابهام واجمال وجود دارد، واینها الفاظی اصطلاحی هستند که گاهی معانی متنوّعی از آنها اراده می‌شود(۲)

و نیز می گوید: «از جمله آن افراد کسانی هستند که لفظ جسم را اطلاق ومقصود از آن را «قائم به نفس» یا «موجود» گرفته‌اند (۳)

شیخ الاسلام ابویحیی (۹۲۶ ه. ق) نیز کلمه «جسم» را قائم به ذات در عالم تفسیر نموده است. (۴)

۴. «جسم لا کالاجسام» عبارتی شایع

با مراجعه به کتاب‌های اهل سنّت پی می‌بریم که جمله «جسم لاکالاجسام» که به هشام نسبت داده شده، عبارتی شایع در بین علمای اهل سنّت است. اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم.

ابن تیمیه می گوید: «بسیاری از اهل اسلام درباره خالق معتقدند: او جسمی است که شبیه سایر اجسام نیست. وحنابله وتابعین آنها بر این اعتقادند». (۵)

۱- منهاج السنهٔ، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲- کتب ورسائل وفتاوی ابن تیمیهٔ فی العقیدهٔ، ج ۵، ص ۲۹۸.

۳- الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۰.

۴- الحدود الانیقهٔ والتعریفات الدقیقهٔ، ص ۷۱.

۵- بیان تلبیس الجهمیهٔ، ج ۱، ص ۲۵.

ص: ۶۶

ابن حزم می گوید:

کسی که می گوید: خداوند جسم است ولی نه مثل سایر اجسام در عقیده خطا نکرده است، ولی در اسم گذاری بر خدا به اشتباه رفته است؛ زیرا خداوند را به اسمی نامگذاری کرده که از او نرسیده است. (۱)

و نیز می گوید: «هر کس بگوید: پروردگار او جسم است، اگر جاهل یا تأویل کننده باشد معذور است وبر او چیزی نیست ...» (۲)

ابن تیمیه نیز می گوید:

این گونه الفاظ (مثل جسم ...) را کسی نمی‌تواند نفی یا اثبات کند تا آنکه متکلّم آن را تفسیر نماید، اگر به باطل تفسیر نماید آن را ردّ کند واگر به حقّ تفسیر کند آن را اثبات نماید. (۳)

در جایی دیگر می گوید:

آن کسانی که خداوند را از مشابهت با مخلوقین منزّه می کنند واو را «جسم» نامیده‌اند، نزاع آنان با کسانی که آن‌را از خدا نفی می کنند، لفظی است. (۴)

با جواب از این جمله‌ای که به هشام بن حکم نسبت داده شده، به این نتیجه می‌رسیم که تهمت تجسیم به معنای جسمیت لغوی هرگز بر هشام روا نیست. تنها عباراتی می‌ماند که در کتب رجال وتراجم در

۱- الفِصَل، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۴۹.

۳- کتب ورسائل و فتاوی ابن تیمیة فی العقیدة، ج ۵، ص ۲۹۹.

۴- الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۱.

ص: ۶۷

مذمّت او رسیده است که یا به جهت استناد به آن جمله معروف «جسم لا کالاجسام» است که آن را مورد بررسی قرار دادیم ویا به جهت خصومت وحسدی که با او داشته‌اند ذکر شده است.

بررسی روایات در مذمّت هشام

با مراجعه به کتاب‌های تراجم ورجال پی به روایاتی در مذمّت هشام خواهیم برد که به جهت نسبت تجسیم درباره او رسیده است، ولی می‌توان جواب‌های متعددی به آنها داد:

۱. اغلب این روایات از حیث سند ضعیف‌اند.(۱)

۲. این‌روایات علاوه بر اینکه تعدادشان کم‌است باروایات‌صحیحه ومستفیضه‌ای که در فضیلت ومقام ومنزلت هشام از امامان رسیده است، معارضه دارند.

۳. می‌توان آن روایات را حمل بر تجسیم لفظی ولغوی نمود، به این معنا که هشام؛ گرچه عقیده‌ای صحیح وسالم داشته ولی به جهت به کار بردن تعبیری که سبب شده دشمنان شیعه آن را مستمسک قرار داده وآن را بر ضدّ شیعه به کار برند، مورد انتقاد قرار گرفته است.

۴. ممکن است بگوییم که امامان شیعه، اصل این فکر وعقیده را که به هشام نسبت داده شده مورد مذمّت ونقد قرار داده‌اند، گرچه انتساب آن را به هشام قبول نداشته‌اند. به این معنا بر فرض که هشام چنین حرفی را زده باشد، قطعاً باطل ومورد سرزنش است؛ زیرا به جهت اشاعه نظریه تجسیم، امام در جامعه احساس خطر کرده

۱- ر. ك: معجم رجال الحديث، آيت الله خويى/، ج ۲، صص ۳۱۳- ۳۱۵.

ص: ۶۸

ودرصدد آن است که به مردم بفهماند گرچه شما چنین چیزی را به هشام نسبت می‌دهید، هر کس که این حرف را بزند اشتباه کرده است. به همین جهت امام درصدد تأیید یا ردّ هشام نیست.

دیدگاه علمای اهل سنت درباره تجسیم

۱. دیدگاه محمد بن علوی مالکی درباره تجسیم

او در این باره می گوید:

ومن وصف الخالق بصفهٔ المخلوق فهو مشرک؛ و ذلک کمن یعتقد فیه تبارک و تعالی انّه جسد ذو طول و عرض و ارتفاع، او ینسب الیه الاتحاد بالخلق او الطول.

ویتخیل الـذین لایفقهون انّ کل موجود جسـماً اما من جماد او هواء او نور إلی غیر ذلک، و تلک اوهام باطلهٔ یردها الـدلیل. و الذی تقره العقول و الدلیل، و جاءت الرسل بتحقیقه: انّ الحق عزّوجلّ منزه عن مشابههٔ الحوادث.

ولاـ فرق بین من یتخیـل جسـماً یعبـده و بین من یعبـد صـنماً من حجر أو خشب أو معـدن، ولا خلاف بین أهل الحق فی انّ المجسـم جاهل بربه کافر به، وما نسب للحق عزّ شأنه من مجییء و نزول و استواء فبدیهی انّه لیس نزول الاجساد، ولا مجیئها ولا استواءها، وانما هی امور تلیق بالمنزه عن الشبه و الامثال ...

وکما انّ اهل السنهٔ لا خلاف بینهم فی انّ الید فی قوله تعالی: (یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ)، هی غیر الجارحهٔ المعلومهٔ، و

ص: ۶۹

کـذلک السـاق و الاصـبع و نحو ذلـک، فهی غیر الیـد التی نعرفها و الساق التی نعرفها و الاصـبع التی نعرفها، فیجب ان نقول: نزوله و مجیئه و استواءه غیر النزول المعروف فی الأجساد، و مجیئها و استوائها.

ومن اثبت للحق النزول و المجییء و الاسـتواء الجسـمانی فقـد ضلّ. و قد آمن اهل الحق بالنزول و المجییء الالهی المنزه عن صـفات الأجسام و سمات الحدوث، و کفروا بالنزول و المجییء الجسمانی بالانتقال من مکان إلی مکان. و آمنوا بالاستواء الالهی علی العرش وکفروا بالاستواء المعروف من الاجسام؛ لانّ الاستواء المعروف من الأجسام مکیف، اما الاستواء الالهی فانّه غیر مکیّف.

وهذه هی الطریقة السلفیة الصحیحة التی کان علیها خیر الأمة من الصحابة و التابعین.

أمّا ما استتر بالانتساب إلی السلف، و هو یثبت الجسمیة للحق- تنزه عن افتراء المفترین- أو یتشکک فیها فیقول: لانقول جسماً أو لیس بجسم فهو مشبه للحق تبارک و تعالی بتجویز الجسمیة علیه، و هذا نفاق ظاهر ... (۱)

و هر کسی که خالق را به صفت مخلوق توصیف کند او مشرک است؛ یعنی کسی که معتقد شود خداوند تبارک و تعالی جسدی

۱- هوالله، محمد بن علوی مالکی، صص ۷- ۱۰.

ص: ۷۰

دارای طول و عرض و ارتفاع است، یا به او نسبت اتحاد با خلق یا حلول در خلق دهد.

برخی از کسانی که فهم عمیق ندارند گمان می‌کنند هر موجودی جسم است؛ از جماد، یا هوا یا نور یا غیر اینها، و اینها خیالات باطلی است که دلیل آنها را ردّ می‌نماید. و آنچه که عقول و دلیل آن را تقریر می‌کند و رسولان تحقیق کرده‌اند: اینکه حق عزّوجلّ منزه از مشابهت با موجودات حادث است.

فرقی نیست بین کسی که جسمی را خیال کرده و آن را عبادت می‌کند، و بین کسی که بتی از سنگ یا چوب یا معدن را می‌پرستد. و خلافی بین اهل حق نیست در اینکه شخصی که خدا را جسم فرض کرده جاهل به پروردگارش بوده و به او کافر است، و آنچه به حق- که شأنش عزیز است- نسبت داده شده از آمدن، و فرود آمدن، و قرار گرفتن، بدیهی است که مقصود فرود آمدن به جسم، و آمدن و قرار گرفتن به جسم نیست، بلکه اموری است که لایق به خدای منزه از شباهت و مثال باشد ...

و همان‌گونه که خلافی بین اهل سنت نیست در اینکه «ید» در قول خداوند متعال: (دست خدا بالای دست‌هاست) غیر از دست معلوم است، و همچنین ساق و انگشت و امثال آن، پس آن غیر از دستی است که می‌شناسیم و ساقی که می‌شناسیم و انگشتی که می‌شناسیم، پس واجب است که بگوییم: نزول و آمدن و قرار گرفتن غیر از نزول و آمدن و قرار گرفتن با جسدهاست.

و هرکس که برای حق فرود آمدن، و آمدن و قرار گرفتن

ص: ۷۱

جسمانی ثابت کند به طور حتم گمراه شده است. و اهل حق به نزول و آمدن الهی ایمان آورده‌اند، به نحوی که منزه از صفات اجسام و نشانه‌های حدوث است، و به نزول و آمدن جسمانی که با انتقال از مکانی به مکان دیگر صورت می‌گیرد کافر می‌باشند. و نیز به استواء الهی بر عرش ایمان دارند، ولی به استواء معروف که با جسم صورت می‌گیرد کافرند؛ زیرا استواء معروف جسمی کیفیت دارد، اما استواء الهی بدون کیفیت است.

و این همان طریقه صحیح سلف است که بهترین امت از صحابه و تابعین بر آن بوده‌اند.

اما کسانی که خود را در لاک انتساب به سلف مخفی کرده‌اند و جسمیت را به حق- که از تهمت افترا زنندگان منزه است- نسبت می‌دهند، یا در آن تشکیک می‌نمایند، و می‌گویند: ما نه قائل به جسمیت می‌شویم و نه می‌گوییم: جسم نیست، آنان حق تبارک و تعالی را] به خلق [تشبیه کرده‌اند در تجویز جسمیت بر او، و این نفاق آشکاری است.

۲. دیدگاه بدرالدین بن جماعه درباره تجسیم

او می‌گوید:

إذا ثبت ذلک فمن جعل الاستواء فی حقه مایفهم من صفات المحدثین و قال: استوی بذاته او قال: استوی حقیقهٔ، فقد ابتدع بهذه الزیادهٔ التی لم تثبت فی

ص: ۷۲

السنهٔ ولا عن احد من الأئمهٔ المقتدی بهم ... (۱)

و چون این مطلب ثابت شد، پس هرکس که در حق خدا استواء را ثابت کند آن‌گونه که از صفات موجودات حادث فهمیده می‌شود و بگوید: به ذاتش استقرار یافته، یا بگوید: به طور حقیقی مستقر شده، او بدعت گذاشته با این زیادتی که در سنت ثابت نشده و از هیچ یک از امامانی که به آنها اقتدا شده نرسیده است ...

۱- العُلوّ، ص ۱۷۸ به نقل از او.

ص: ۷۳

عوامل پیدایش نظریه تجسیم

۱. میل عوام به تجسیم

زیرا بشر به جهت آنکه به چشم خود عینک طبیعت ومادّیت را دارد، لذا می‌کوشد همه چیز را از دیدگاه مادّیت حل کند.

۲. خوف از افتادن در تعطیل

لکن این قول افراطگری است که می‌توان با قول به تنزیه، جلوی آن را سد کرد.

۳. تأثّر از فرهنگ یهود

زیرا در عهد قدیم از جسم بودن خداوند بسیار سخن رفته است؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که عدّه‌ای از مستبصرین اهل کتاب به دستگاه خلافت نزدیک شده واز این طریق در جامعه اسلامی عقاید خود را منتشر کرده‌اند.

شهرستانی در کتاب الملل والنحل می‌نویسد:

بسیاری از یهود که مسلمان شده بودند، احادیث فراوانی را در خصوص تجسیم وتشبیه در عقاید اسلامی وارد کردند که تمام

ص: ۷۴

آنها بر گرفته از تورات بوده است.(۱) «۱»

شیخ رضوان العدل شافعی مصری (۱۳۰۳ ه. ق) می گوید:

ثمّ ظهر بعد ابن‌تیمیه محمّد بن عبدالوهاب فی القرن الثانی عشر وتبع ابن تیمیه وزاد علیه سخافهٔ وقبحاً، وهو رئیس الطائفهٔ الوهابیّهٔ قبّحهم الله ... (۲)

بعد از ابن تیمیه، محمّد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم ظهور کرد. او خطّ ابن تیمیه را دنبال کرد وبر آن حرف‌های سخیف وقبیح را اضافه نمود. او رئیس طایفه وهابیه است، خداوند آنان را قبیح گرداند ...

حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید:

أمّا التجسیم والتشبیه فقد نشر الوهابیون وروّجوا کتباً کثیرهٔ فی موضوع الصفات ککتاب "السنهٔ "لعبدالله بن احمد بن حنبل وکتاب" الردّ علی بشر المریسی "لعثمان الدارمی. وألّف علماؤهم فی ذلک کتباً کثیرهٔ نقلوا فیها هذه المباحث من کتب ابن تیمیه

۱- الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- روضهٔ المحتاجین لمعرفهٔ قواعد الدین، ص ۳۸۴.

ص: ۷۵

وابن القیم وأشباههم ..(۱)

تجسیم وتشبیه را وهابیان منتشر ساخته وکتاب‌های زیادی را در موضوع صفات ترویج ساختند؛ همانند کتاب "السنهٔ "از عبدالله بن احمد بن حنبل، وکتاب "الردّ علی بشر المریسی "از عثمان دارمی. وعلمای وهابیان در این باره کتاب‌های بسیاری تألیف نمودند ودر آنها این مباحث را از کتاب‌های ابن تیمیه وابن قیم ودیگران نقل کردند ...

۱- السلفیهٔ الوهابیهٔ أفکارها الأساسیهٔ وجذورها التاریخیهٔ، حسن بن علی سقاف، ص ۴۳.

ص: ۷۶

ص: ۷۷

نفوذ اسرائیلیات در منابع حدیثی

اشاره

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که بعد از وفات رسول گرامی اسلام (ص) برخی از اهل کتاب از یهود ونصارا هنگامی که نتوانستند با اسلام مقابله رودررو داشته باشند، تصمیم گرفتند از راه دیگری بر پیکره اسلام ضربه زده، تعالیم خود را از طریق غیر مستقیم گسترش دهند. آنان از راه اسلام آوردن خود این هدف را دنبال نمودند. مع‌الاسف آنها به دستگاه خلافت خلفا نزدیک شده وبا ضمانت وحضانت اجرایی که پیدا نمودند در بین مردم نفوذ کرده وافکار اسرائیلی را به عنوان سنّت نبوی در جامعه پیاده نمودند. اینک این موضوع مهم را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

واژه اسرائیلیات

واژه اسرائیلیات، جمع اسرائیلیه است، وبه داستان یا حادثه‌ای که از منبع اسرائیلی روایت می‌شود، اطلاق می گردد.

دکتر ذهبی می‌نویسد:

برخی گفته‌اند: گرچه واژه (اسرائیلیات) به ظاهر رنگ یهودی

ص: ۷۸

دارد وآنچه را که از طریق فرهنگ یهودی وارد حوزه اسلامی می‌شود در برمی گیرد، ولی مراد آن معنایی گسترده‌تر وفراگیرتر است وآنچه را که صبغه یهودی و مسیحی دارد شامل می‌شود. بدین ترتیب «اسرائیلیات» از باب تغلیب بر هر دو فرهنگ یهودی ومسیحی اطلاق می‌شود. لکن یهود در این خصوص از شهرت بیشتری برخوردار است؛ آنان از آغاز ظهور اسلام تا دوران گسترش آن به بلاد عالم، بیشتر از دیگران با مسلمانان مراودت وآمیزش داشته‌اند.

فان فلوتن، خاورشناس هلندی می‌نویسد:

دانشمندان اسلامی، واژه «اسرائیلیات» را بر تمامی عقاید غیر اسلامی؛ به ویژه آن دسته از عقاید وافسانه‌هایی که یهود ونصارا از قرن اول هجری وارد دین اسلام کرده‌اند، اطلاق نموده‌اند. (۱)

معرفی یهودیان توسط قرآن

اشاره

قرآن کریم درصدد بر ملاـ ساختن چهره واقعی یهود برآمده واز نیات باطنی آنان خبر داده است، تا کسی به آنان میل پیدا نکرده ومنحرف نگردد. و لذا به دوری از آنان دستور داده است. اینک به برخی از نیات شوم یهود اشاره می کنیم:

۱. تلاش یهود برای تحریف کلام الهی

خداوند متعال می‌فرماید:

۱- السیادة العربیة، ص ۱۰۹.

ص: ۷۹

(أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اللهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) (بقره: ۷۵)

آیا انتظار دارید به شما ایمان بیاورند با اینکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند وپس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند در حالی که علم وآگاهی نیز داشتند!

۲. کینه‌توزی ودشمنی یهود

قرآن کریم قوم یهود را سرسخت‌ترین دشمن مسلمانان معرّفی کرده، اهل ایمان را نسبت به نیرنگ‌ها ونقشه‌های شوم آنان هشدار می‌دهد:

(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا) (مائده: ۸۲)

مسلماً دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهود ومشرکان خواهی یافت.

به علاوه آنان قبل از ظهور اسلام در مدینه از موقعیت اجتماعی واقتصادی قابل توجّهی برخوردار بودند وپس از اقامت پیامبر (ص) در مدینه، احساس خطر جدّی کردند ودر حقیقت موقعیت خود را از دست دادند. به این دلیل درصدد حیله‌گری وتوطئه علیه مسلمانان

ص: ۸۰

برآمدند ودر این امر با مشرکان دست دوستی وهمراهی دادند. (۱)

محمود ابوریه یکی از علل اصلی اسرائیلیات را مکر وحیله دانشمندان یهود ونصارا وتظاهر آنان به اسلام دانسته و می گوید:

یهودیان که سرسخت‌ترین دشمن مسلمانان بودند، برای رسیدن به مقاصد خود به نیرنگ وفریب متوسّل شده، در ظاهر به آیین اسلام روی آوردند ومقاصد ونیات خود را در ورای آیین خود پنهان داشتند تا از این طریق نیرنگ خود را بر ضدّ مسلمانان جامه عمل بپوشانند. زیرک‌ترین وحیله گرترین آنها کعب‌الاحبار، وهب بن منبه وعبدالله بن سلام بودند که ... به جعل و دسّ در روایات نبوی پرداختند. (۲)

۳. ارتداد مسلمانان، خواست یهود

خداوند سبحان فرموده:

(وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ) (بقره: ۱۰۹)

بسیاری از اهل کتاب از روی حسد آرزو می کردند که شما را پس از ایمان آوردن به حال کفر بازگردانند، با اینکه حق برای آنان کاملًا روشن شده بود.

۱- اسرائیلیات القرآن، صص ۴۲- ۴۳.

۲- اضواء علی السنهٔ النبویّهٔ، ص ۱۴۵.

ص: ۸۱

۴. دور شدن از اهل کتاب

(وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ) (انعام: ۶۸)
و هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را به استهزا می گیرند، از آنان روی برگردان تا به سخن دیگری بپردازند.

۵. از اهل کتاب نپرسید

(قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ ما یَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِیلٌ فَلا تُمارِ فِیهِمْ إِلَّا مِراءً ظاهِراً وَ لا تَسْتَفْتِ فِیهِمْ مِنْهُمْ أَحَداً) (کهف: ۲۲)
بگو: پروردگار من از تعدادشان آگاه‌تر است. جز گروهی اندک، تعداد آنان را نمی‌دانند، پس در مورد آنان جز با دلیل سخن مگو واز هیچ کس از آنان درباره اینان سؤال مکن.

۶. با وجود قرآن نیازی به غیر نیست

(أَ وَ لَمْ یَکْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ یُتْلی عَلَیْهِمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَرَحْمَةً وَ ذِکْری لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ) (عنکبوت: ۵۱)
آیا همین اندازه برای آنان کافی نیست که ما این کتاب آسمانی را برای تو نازل کردیم که پیوسته بر آنان تلاوت شود. به درستی که در آن، رحمتی بزرگ ونیز پند وعبرت برای اهل ایمان است.

نهی از فراگیری از یهود

ص: ۸۲

بـا مراجعه به روایـات پی می‌بریم که رسول گرامی اسـلام (ص) درصـدد دور کردن اصـحاب خود از فراگیری از اهل کتاب وسؤال کردن از آنان در امور دین بوده است.

ابن اثیر می گوید: «پیامبر (ص) از قرائت کتب اهل کتاب نهی نموده است». (۱)

و نیز به اصـحاب خود فرمود: «از اهل کتاب در مورد هیـچ مطلبی سؤال نکنیـد؛ زیرا آنان شـما را هرگز هـدایت نخواهنـد کرد. آنان خودشان را گمراه نمودند». (۲)

عمر بن خطّاب می گوید:

از رسول‌خـدا (ص) دربـاره فراگیری تـورات سؤال کردم؟ فرمود: آن را فرا نگیر بلکه آنچه را که بر شـما نـازل شـده وبه آن ایمـان آورده‌اید را یاد بگیرید.(۳)

ابوهریره می گوید:

اهل کتاب تورات را به لغت عبرانی می‌خوانده وآن را به عربی برای اهل اسلام تفسیر می کردند. رسول‌خدا (ص) فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق و نه تکذیب کنید، بلکه بگویید: «آمَنّا بِاللهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ» (۴)

؛ «به خدا وآنچه بر ما وشما

۱- اسد الغابهٔ، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲- فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۸۱؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷.

۳- کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۰.

۴- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۶۰.

ص: ۸۳

نازل شده ایمان آوردیم».

به همین جهت است که بخاری در صحیح خود بابی را تحت عنوان «لا تسألوا اهل الکتاب عن شیء» از اهل کتاب چیزی را سؤال نکنید، باز نموده است.

ممنوعیت نگارش حدیث

یکی از رخدادهای تلخ تاریخ صدر اسلام، جریان ممنوعیت نقل ونگارش روایات پیامبر (ص) است که توسط خلفا؛ به ویژه خلیفه دوم پدید آمده است. از پیامدهای این منع وتأخیر در نگارش وتدوین حدیث نبوی در سرنوشت تاریخ احادیث این است که زیان‌های فراوانی متوجّه فرهنگ اسلامی شد که به هیچ وجه قابل جبران نیست. یکی از این آثار زیانبار میدان دادن برای نشر وگسترش اسرائیلیات در بین جامعه اسلامی بود.

علّامه عسکری می‌نویسد:

مسلماً از همان زمانی که مکتب خلفا باب نقل حدیث از پیامبر (ص) را مسدود کرد، باب نقل روایات اسرائیلی را به طور کامل بر روی آنان گشود. واین امر بدین شکل صورت گرفت که به افرادی؛ مانند تمیم داری نصرانی وکعب‌الاحبار یهودی اجازه داده شد تا احادیث اسرائیلی را به میل خود در میان مسلمانان گسترش دهند. (۱)

عنایت خلیفه دوم به تعلیمات تورات

۱- معالم المدرستین، ج ۲، ص ۵۷.

ص: ۸۴

از مسلّمات تاریخی این است که عمر بن خطّاب عنایت خاصی نسبت به تورات داشته است.

ابن حزم ودیگران آورده‌اند که عمر بن خطّاب به کعب الاحبار اجازه داد تا تورات را شبانه روز بخواند.(۱)

روزی عمر بن خطّاب ترجمه تورات را نزد رسول خدا (ص) آورد ومشغول خواندن آن شد، حضرت (ص) در حالی که صورتش در هم گرفته بود، فرمود: «... من در عوض تورات آیاتی پاک ونورانی آورده‌ام، به خدا سوگند! اگر موسی زنده بود وظیفه داشت تا مرا متابعت کند». (۲)

عمر بن خطّاب روزی مقداری از تورات را که یک یهودی نوشته بود، نزد رسول‌خدا (ص) آورد، پیامبر (ص) یک یک آنها را با آب دهان خود پاک نمود. آن‌گاه فرمود: «به دنبال این چیزها نروید». (۳)

سیوطی ودیگران نقل کرده‌اند که برخی از مشاهیر صحابه، به طور مستمرّ از اهل کتاب علوم فرا می‌گرفتند. وبرخی از آنان؛ همانند عمر بن خطّاب به مدارس آنها که «ماسکه» نام داشت می‌رفتند. عمر از همه صحابه بیشتر نزد آنان رفت وآمد داشت، وبه همین دلیل اهل کتاب او را دوست می‌داشتند. (۴)

۱- الفِصَل، ج ۱، ص ۲۱۷؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۵۳.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۸۱.

۳- کنز العمال، ج ۱، ص ۳۳۴؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۵، ص ۱۳۶.

۴- در المنثور، ج ۱، ص ۹۰؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۲۳.

ص: ۸۵

سیوطی نقل می‌کند که عمر مرتّب به نزد یهود می‌آمد واز آنها استماع تورات می‌نمود. (۱)

دارمی از جابر نقل کرده که عمر بن خطّاب با نسخه‌ای از تورات به نزد رسول‌خدا (ص) آمد وعرض کرد: «ای رسول خدا! این نسخه‌ای از تورات است». حضرت سکوت کرد. عمر شروع به خواندن آن نمود در حالی که صورت رسول‌خدا (ص) در حال تغییر بود. ابوبکر به عمر گفت: «مادرهای جوان‌مرده به عزایت بنشینند! آیا نمی‌بینی که چگونه صورت رسول‌خدا (ص) تغییر نموده است؟» عمر به صورت رسول‌خدا (ص) نظر کرد وگفت: «پناه بر خدا از غضب او وغضب رسولش ...».

آن‌گاه حضرت فرمود:

قسم به کسی که جان محمّد به دست اوست، اگر موسی برای شما آشکار می‌شد واو را متابعت کرده ومرا رها می‌ساختید به طور حتم از راه مستقیم گمراه می‌شدید. واگر او زنده بود ونبوّت مرا درک می‌کرد به طور حتم مرا متابعت می‌نمود. (۲)

عمر بن خطّاب می‌گوید: من کتابی از اهل کتاب را نسخه‌نویسی کردم. رسول‌خدا (ص) آن را در دستانم مشاهده نمود وفرمود: «این کتاب چیست ای عمر؟!» به او گفتم: «کتابی است که از اهل کتاب استنساخ نموده‌ام تا به‌توسط آن به‌علم خود بیفزایم!!» رسول‌خدا (ص)

۱- اسباب النزول، ج ۱، ص ۲۱.

۲- سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ در المنثور، ج ۲، ص ۴۸.

ص: ۸۶

غضبناك شد ... فرمود: «به من جوامع كلم وخواتم آن عطا شده است». (۱)

هیثمی درباره اسلام عمر روایت کرده که آخرین کسی که از آنان اسلام آورد. عمر بن خطّاب بود. آنان که چهل نفر بودند به طرف مشرکین حرکت کردند. عمر می گوید: به‌نزد رسول‌خدا آمدم تا با او وداع کنم؛ زیرا قصد رفتن به بیت‌المقدس را داشتم. پیامبر (ص) به من فرمود: «کجا می‌روی؟» عرض کردم: «به سوی بیت‌المقدس!» حضرت فرمود: «برای چه می‌روی؟ آیا برای تجارت به آن دیار سفر می کنی؟» گفتم: «خیر، ولی می‌خواهم در آن‌جا نماز گزارم». حضرت فرمود: «یک رکعت نماز به جای آوردن در این‌جا از هزار نماز در آن‌جا بهتر است»(۲)

شخصی از عمر بن خطّاب به جهت رفتن به بیت‌المقدس اذن گرفت. عمر گفت: «برو وخود را آماده کن، هر گاه که آماده شدی مرا خبر ده». او که آماده شد، عمر نزد او آمد و گفت: «رفتن به آنجا را برای خود عمره به حساب آور». (۳)

عباد بن عبدالله بن زبیر می گوید: «بر من حدیث شده که عمر بن خطّاب هنگامی که وارد بیت‌المقدس می‌شد می گفت: «لبیك اللّهم لبیك».(۴)

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲- مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۵.

۳- کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۴۶.

۴- سنن بیهقی، ج ۵، ص ۴۱.

ص: ۸۷

ابی‌مریم عبید می گوید: «من با عمر بن خطّاب وارد محراب داوود شدیم، او در آن محراب قرائت خواند وسجده به جای آورد».(۱)

مورّخین اهل سنت از ابن شهاب زهری نقل کرده‌اند:

به مـا خبر رسـیده که اهل کتاب اول کسانی هسـتند که به عمر لقب «فاروق» را دادنـد، ومسـلمانان این لقب را از آنان اخـذ کردنـد. وهرگز به ما نرسیده که رسول‌خدا (ص) این لقب را بر او اطلاق کرده باشد. (۲)

ابن کثیر می گوید:

کعب در عصـر حکومت عمر اسـلام آورد. او شروع به نقل حدیث برای عمر از کتب قدیمش نمود. چه بسا عمر به سخنان او گوش فرا می‌داد، ومردم را نیز به اسـتماع علـوم او رخصت می‌داد. لـذا مردم آنچه را از صـحیح وباطـل که نزد او بود، نقـل می کردنـد، در حالی که این امّت هیچ احتیاجی، حتّی به یک حرف او نداشتند. (۳)

تأثیر افکار کعب الاحبار

ابونعیم نقل می کند:

عمر روزی مردی را شلاق می‌زد در حالی که کعب نزد او بود، آن مرد در آن هنگام که تازیانه می‌خورد، گفت: سبحان

۱- کنز العمال، ج ۸، ص ۱۴۴.

۲- الطبقـات الکـبری، ج ۳، ص ۱۹۳؛ تاریـخ عمر بـن خطّـاب، ابن جـوزی، ص ۳۰؛ البدایـهٔ والنهایـهٔ، ج ۷، ص ۱۳۳؛ تاریـخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۶۷.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۷.

ص: ۸۸

الله! عمر به جلاد گفت: او را رها کن. کعب خندید. عمربه او گفت: چه چیز باعث خنده تو شد؟ کعب گفت: قسم به کسی که جانم به دست او است همانا «سبحان الله» تخفیفی از عذاب است. (۱)

عمر بن خطّاب به کعب گفت: «تو را به خدا قسم می‌دهم ای کعب! مرا خلیفه می‌یابی یا پادشاه؟» کعب گفت: «بلکه خلیفه». عمر او را قسم داد. کعب گفت: «به خدا خلیفه‌ای از بهترین خلفاء، وزمان تو از بهترین زمان‌ها است».(۲)

عمر به کعب گفت: «ای کعب! مراد از «عدن» در آیه (وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ) (۳) چیست؟» او گفت: «قصرهایی در بهشت که پیامبران و صدّیقان وامامان عدل ساکن می‌شوند». (۴)

سیوطی نقل کرده که کعب الاحبار روزی بر عمر بن خطّاب وارد شد. عمر به او گفت: برایم حدیث نقل کن که تا چه حدّی شفاعت محمّد در قیامت امتداد می‌یابد؟ کعب گفت: خداوند در قرآن به آن خبر داده است، آنجا که می‌فرماید: (ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ). (۵) سپس گفت:

در آن روز چنان شفاعت می‌کند تا اینکه شفاعت او به کسانی می‌رسد که هرگز نماز به جای نیاورده وهرگز مسکینی را

۱- . حلیهٔ الاولیاء، ج ۵، صص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۲- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۶۷.

۳- غافر: ۸.

۴- درّ المنثور، ج ۵، ص ۳۴۷.

۵- مدثر: ۴۲.

ص: ۸۹

طعام نداده وهرگز به معاد ایمان نیاورده‌اند ...(۱)

این در حالی است که ما می‌دانیم شفاعت پیامبر (ص) شامل کفّار وملحدین نمی‌گردد.

ابن سعد روایت کرده، اولین کسی که از کعب الاحبار طلب کرد تا در مدینه منوّره ساکن گردد، خلیفه دوم عمر بن خطّاب بود. از او خواست در مدینه باقی بماند. عمر خود را از اهل مجلس او قرار داد واو را به عنوان عالم معرّفی کرد(۲)

ابن ابی الحدید نقل می‌کند که کعب به عمر بن خطّاب گفت: «کسی صلاحیت خلافت را ندارد جز آنکه اجتهاد به رأی داشته باشد». (۳)

احمد امین مصری نقل کرده که در سفر عمر به شام، کعب الاحبار وتمیم داری وعبدالله بن سلام او را همراهی می‌کردند. (۴)

احمد بن حنبل در مسندش از عبید بن آدم نقل کرده که گفت: از عمر بن خطّاب شنیدم که به کعب می‌گفت: طبق نظر تو در کجا نماز گزارم؟ کعب گفت: «اگر رأی مرا می‌خواهی پشت صخره نماز؛ زیرا در آن صورت تمام قدس پشت سر تو خواهد بود!!» عمر گفت: «در این صورت من مانند یهودی‌ها خواهم بود».(۵)

این در حالی است که کعب الاحبار نقل می‌کند که کعبه هر صبح

۱- همان، ج ۶، ص ۲۸۵.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۵.

۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۵.

۴- فجر الاسلام، ص ۱۵۰.

۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸.

ص: ۹۰

هنگام، برای بیت‌المقدس سجده می‌کند.(۱)

ابن ابی الحدید نقل می‌کند:

هنگامی که عمر با کعب در امر خلافت مشورت نمود، اسامی افرادی را به عنوان کاندید خلافت طرح کرد، به اسم علی (ع) که رسید کعب به شدّت وقوّت با خلافت وامامت وبهره داشتن او در امر آن مخالفت ورزید. (۲)

ابونعیم اصفهانی نقل می‌کند:

خلیفه دوم در بسیاری از موارد از کعب‌الاحبار درخواست می‌کرد تا او را موعظه کند، بشارت دهد ومعانی آیات قرآنی را برای او تشریح نماید. تعابیری نظیر «حدّثنا» حدیث کن ما را، «خوّفنا» بترسان ما را، «بشّرنا» بشارت بده ما را، خطاب به کعب در کلمات عمر دیده می‌شود.(۳)

روایات بسیاری از کعب در توجیه عملکردها وتأیید اندیشه‌های عمر ونیز درباره پیشگویی تورات در مورد برخی از صفات، خلقیات وفضایل وحتی زمان کشته‌شدن او نقل شده است.

کعب الاحبار در ملاقاتی که با عمر داشت به وی گفت:

سوگند به کسی که جانم به دست او است ما نام تو را در کتاب تورات می‌یابیم، که تو بر دری از درهای جهنم قرار گرفته، مردم را از وارد شدن به آن باز می‌داری. امّا آن‌گاه که از دنیا.

۱- درّ المنثور، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۱.

۳- حلیهٔ الاولیاء، ج ۵، ص ۳۶۵.

ص: ۹۱

بروی تا روز قیامت همواره مردم به دوزخ وارد خواهند شد(۱)

تأثیرپذیری مسلمین از کعب الاحبار

ذهبی نقل می‌کند: «مردم به طور مستمرّ از کعب الاحبار مطالبی را که از کتب اسرائیلی نقل می‌کرد، اخذ می‌نمودند». (۲)

کتّانی می‌نویسد: «اخذ بسیاری از بزرگان صحابه از کعب الاحبار معروف است».(۳)

علمای اهل سنت اسامی کسانی که از علمای یهود ونصارا روایت نقل کرده‌اند را ذکر نموده‌اند؛ از قبیل: ابوبرده ابوموسی اشعری، ابوهریره، عمر بن خطّاب، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمرو بن عاص، عطاء بن یسار، عوف بن مالک، سعید بن مسیب، زرارهٔ بن اوفی، روح بن نباغ، عطاء بن یزید، شهر بن هوشب، عبدالله بن وهب، عبدالله بن مغفّل، عبدالله بن حرث، انس، عبدالله بن حنظله، ابی‌درداء، مقاتل بن سلیمان و ...(۴)

بشیر بن سعد می‌گوید:

از خدا بترسید واز حدیث پروا داشته باشید. به خدا سوگند! ما هنگام مجالست با ابوهریره، مشاهده کردیم که او از رسول خدا

۱- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۶۲؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۶، صص ۱۳ و ۲۳.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹؛ البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۱، ص ۱۸.

۳- التراتیب الاداریهٔ، ج ۲، ص ۳۲۷.

۴- فجرالاسلام، صص ۱۶۰ و ۲۰۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۳۹؛ الاسرائیلیات واثرها فی کتب التفسیر، صص ۱۱۰ و ۱۱۷ و ۱۵۴ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۸.

ص: ۹۲

حدیث می گفت، ونیز از کعب روایت نقل می کرد. سپس برمی‌خاست. من از برخی که با ما بودند می‌شنیدم که حدیث رسول‌خدا (ص) را به جای حدیث کعب وحدیث کعب را به جای حدیث رسول‌خدا (ص) قرار می‌داد. (۱)

شیخ محمود ابوریه می‌نویسد:

قوی‌ترین این کاهنان از حیث حیله‌گری ومکر، کعب‌الاحبار ووهب بن منبه وعبدالله بن سلام بوده‌اند. هنگامی که فهمیدند حیله‌های آنان فاش شده، اسلام را به دروغ انتخاب نمودند. مسلمانان به آنها اعتماد نموده وگولشان را خوردند. در ابتدا درصدد تحریف دین اسلام برآمدند؛ به این نحو که در اصول دین اسلام خرافات واوهام را وارد کردند تا سبب ضعف آن گردند. وهنگامی که به جهت حفظ وتدوین قرآن از تحریف آن عاجز ماندند، درصدد برآمدند تا با ورود در حیطه نقل حدیث، آنچه می‌خواهند افترائاتی را به اسم حدیث به پیامبر اسلام نسبت داده وآن را در بین مسلمانان منتشر سازند. موضوع منع تدوین حدیث پیامبر (ص) آنان را بر این نیت سوء کمک نمود ... وبه واسطه آنان بود که طایفه‌ای از قصه‌های تلمود واسرائیلیات در حدیث اسلامی نفوذ پیدا کرد. وچیزی نگذشت که این روایات جزئی از اخبار دینی وتاریخی اسلام گردید. (۲)

۱- البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۱، ص ۱۷.

۲- اضواء علی السنهٔ المحمّدیهٔ، ص ۱۴۵.

ص: ۹۳

احمد امین مصری می‌نویسد:

برخی از صحابه با وهب بن منبه وکعب‌الاحبار وعبدالله بن سلام ارتباط پیدا کرده وتابعین نیز با ابن‌جریح ارتباط پیدا کردند. آنان که معلوماتی از تورات وانجیل وشروح وحواشی آن داشتند به صحابه وتابعین منتقل کرده وآنان نیز در ضمن آیات قرآن آنها را بازگو کردند، ولذا از این جهت این امور منبعی از منابع قرار گرفت واحادیث فراوان یافت شد. (۱)

در تاریخ آمده است که صحابه هنگامی که درباره قرائت یا تفسیر آیات قرآنی با یک‌دیگر اختلاف می‌کردند به کعب الاحبار مراجعه می‌کردند. (۲)

اینها همه به دلیل توجه عمر بن خطّاب به او وتعلیماتش بوده است. آنان به جای رجوع به بزرگان صحابه ودر رأس آنان، اهل‌بیت عصمت وطهارت: اشخاصی یهودی‌الاصل ومکّار را مرجع خود می‌دانستند!!

کعب الاحبار کیست؟

ذهبی در شرح حال کعب الاحبار می‌گوید:

او علامه دانشمند وکسی است که در اصل یهودی بوده وسپس بعد از وفات رسول‌خدا (ص) اسلام آورده است. او در ایام عمر از یمن وارد مدینه شد وبا اصحاب محمّد (ص) مجالست نمود.

۱- ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- درّ المنثور، ج ۵، ص ۳۴۷؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۵، ص ۳۷۵.

ص: ۹۴

ودائماً برای آنان از کتب اسرائیلیه حدیث می گفت ...

ابوهریره ومعاویه وابن‌عباس از او حـدیث نقل کردهانـد. واین از قبیل روایت صـحابی از تابعی است. ونیز از گروهی از تابعین؛ امثال عطاء بن یسار ودیگران به طور مرسل روایت نقل کرده‌اند. از او روایتی در سنن ابی‌داوود وترمذی ونسائی آمده است. (۱)

محمّد رشید رضا صاحب «تفسیر المنار» نیز می‌نویسد:

از میان کسانی که اسـرائیلیات روایت می کنند وهب بن منبه و کعب‌الاحبار، بدترین افراد وریاکارترین و نیرنگ‌بازترین آنان هسـتند، به طوری که هیـچ خرافه‌ای نیست که در کتاب‌هـای تفسـیری وتـاریخی پیرامون آفرینش پیامبران الهی واقوام آنان، فتنه‌ها، رسـتاخیز وعالم آخرت آمده باشد، مگر اینکه از این دو نفر اثری در آن وجود دارد.

آری، در هر بیابـانی ردّ پـایی از روباهی است وکسـی نبایـد از فریب برخی از صـحابه و تابعین نسـبت به اخبار این دو ویا امثال آنان دچار دهشت وسرگردانی شود؛ زیرا هیچ یک از افراد بشر حتی پیامبران معصوم از تصدیق شخص دروغگو ایمن نبوده‌اند. (۲)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- المنار، ج ۲۷، ص ۵۴۱.

ص: ۹۵

نقش کعب الاحبار در عصر عثمان

مسعودی نقل کرده که ابوذر روزی در مجلس عثمان حاضر شد. عثمان به او گفت: «اگر کسی زکات مالش را بپردازد آیا در آن حقّی برای دیگری است؟» کعب گفت: «خیر یا امیرالمؤمنین!» ابوذر مشت محکمی بر سینه کعب زد، آن‌گاه گفت: «دروغ گفتی ای فرزند یهودی». سپس این آیه را تلاوت کرد:

(لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا) (بقره: ۱۷۷)

نیکی،] تنها [این نیست که] به هنگام نماز، [روی خود را به سوی مشرق و] یا [مغرب کنید؛] و تمام گفت‌وگوی شما، درباره قبله وتغییر آن باشد؛ وهمه وقت خود را مصروف آن سازید [؛ بلکه نیکی] و نیکوکار [کسی است که به خدا، وروز رستاخیز، وفرشتگان، وکتاب] آسمانی [، وپیامبران، ایمان آورده؛ ومال] خود [را، با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان

ص: ۹۶

ویتیمـان ومسـکینان ووامانـدگان در راه وسائلاـن وبردگـان، انفـاق می‌کنـد؛ نمـاز را برپـا می‌دارد وزکات را می‌پردازد؛ و] همچنین [کسانی که به عهد خود- به هنگامی که عهد بستند- وفا می‌کنند.

عثمان گفت: «آیا اشـکالی دارد که مالی را از بیت المال برداریم ودر امور خود مصـرف کرده واز آن به شـما نیز عطا کنیم؟» کعب گفت: «اشـکالی ندارد». ابوذر با عصا بر سینه او زد وگفت: «ای یهودی! چه چیز به تو جرأت داده که در دین ما سخن بگویی؟! ...». (۱)

مسعودی در جای دیگر نقل می‌کند که در آن روز ترکه وارث عبدالرحمان بن عوف زهری را از اموال نزد او آوردند، آن قدر زیاد بود که بین عثمـان وآن شـخص حائل شـد. عثمان گفت: «من امیـد خیر در حقّ عبـدالرحمان دارم؛ زیرا صـدقه می‌داد ومهمان‌نوازی می‌کرد ودر آخر نیز این مقدار ارث را به جای گذارد».

کعب‌الاحبار گفت: «راست گفتی ای امیرالمؤمنین! ابوذر عصا را کشید وبر سر او زد وگفت:

ای فرزنـد یهودی! به کسـی که مرده واین اموال را از خود به جای گذارده می‌گویی که خداوند به او خیر دنیا وآخرت داده است؟! ... از رسـول خـدا (ص) شـنیدم کـه می‌فرمـود: مرا خوشـنود نمی‌سـازد بـه اینکه بمیرم در حـالی که یـک قیراط برای خـود به جـای گذارده‌ام.

۱- مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۳۹ و ۲۴۰.

ص: ۹۷

عثمان گفت: رویت را از من برگردان.(۱)

کعب الاحبار وقول به تجسیم

از جمله ادلّه‌ای که دلالت بر ورود اعتقاد به تجسیم درباره خداوند متعال به جامعه اسلامی از یهودیت دارد، این است که ابن نعیم در کتابش از کعب‌الاحبار نقل کرده که گفت:

همانا خداوند متعال به سوی زمین نظری افکند وفرمود: من برخی از اعضای خود را بر تو می‌گذارم. آن‌گاه کوه‌ها به سوی او بلند شده وصخره‌ها برای او خار شد، آن‌گاه قدم خود را بر آن گذاشت وفرمود: این مقام من ومحشر خلق من است ... (۲)

صنعانی در تفسیرش از کعب نقل کرده که گفت: «خداوند با دستش جز سه چیز را خلق نکرده است: آدم وتورات را با دستش خلق کرد وبهشت را با دستش غرس نمود».(۳)

شهرستانی می‌گوید: «یهودیان بسیاری که اسلام اختیار نموده بودند، احادیث بسیاری را در مسائل تجسیم وتشبیه وضع کردند؛ در حالی که همه آنها برگرفته از تورات بود». (۴)

کوثری از علمای اهل سنت می‌نویسد:

عده‌ای از احبار یهود وراهبان نصارا وموبدهای مجوس در عهد راشدین اظهار اسلام نمودند وبعد از آنان آنچه از خرافات

۱- همان، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲- حلیة الاولیاء، ج ۶، ص ۲۰.

۳- تفسیر صنعانی، ج ۲، ص ۳۷.

۴- ملل ونحل، ج ۱، ص ۱۱۷.

ص: ۹۸

بود در جامعه اسلامی منتشر کردند. (۱)

وهب بن منبه وتمیم الداری

مسلمانان بعد از کعب الاحبار به افراد دیگری از اهل کتاب؛ همچون وهب بن منبه یهودی وتمیم داری نصرانی مبتلا وگرفتار شدند. ذهبی می‌گوید: «وهب بن منبه یمانی در آخر خلافت عثمان متولّد شد وبسیاری از کتاب‌های اسرائیلیات را در جامعه منتشر کرد ...»(۲)

او همچنین می‌گوید:

عالم اهل یمن، در سال ۳۴ متولد شد، از علم اهل کتاب نزد او بسیار بود. او عنایت بلیغ خود را در این راه صرف نمود. وحدیثش در صحیحین (بخاری ومسلم) به واسطه برادرش همّام است.(۳)

تمیم الداری نیز شخصیت سومی است که موقعیت بسزایی در نشر تراث وفرهنگ اهل کتاب در مصادر اهل سنت داشته است. او که شخصی نصرانی بود، در مدینه سال نهم هجری اسلام آورد. عمر به او اجازه داد که برای مردم ایستاده قصه بگوید.(۴)

بخاری در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

۱- مقدمه تبیین المفتری، ص ۳۰.

۲- میزان الاعتدال، ج ۴، صص ۳۵۲ و ۳۵۳.

۳- تذکرة الحفاظ، ج ۱، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۴- کنز العمال، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۲۹۴۴۸.

ص: ۹۹

تمام فرزندان آدم را شیطان با دو انگشتش به پهلوی آنان هنگام ولادت خواهد زد به جز عیسی بن مریم، که خواست چنین کند که خدا او را در حجاب فرو برد.(۱)

به احتمال زیاد این حدیث توسط ابوهریره از افرادی؛ امثال تمیم الداری نصرانی نقل شده است؛ زیرا با ظاهر کتاب خدا سازگاری ندارد که فرمود:

(إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ) (حجر: ۴۲)

بر بندگانم تسلّط نخواهی یافت، مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.

احمد امین مصری می‌نویسد:

عمر به تمیم داری اجازه داد تا پیش از خطبه‌های نماز جمعه به ایراد موعظه وقصه بپردازد وپس از وی عثمان اجازه داد تا او هفته‌ای دوبار به این کار ادامه دهد. (۲)

عمر به تمیم داری بسیار احترام می کرد واز او با عبارت «خیر اهل المدینهٔ»؛ «بهترین افراد مدینه»، یاد می‌نمود.(۳)

برخی از افکار نفوذی

با مراجعه دقیق به کتاب‌های سلفیه پی می‌بریم که برخی از عقاید وآرای آنان از اهل کتاب به منابع آنان وارد شده است؛ از قبیل:

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۵.

۲- فجر الاسلام، ص ۱۶۰.

۳- الاصابهٔ فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۴۷۳.

ص: ۱۰۰

۱. عقیده تشبیه وتجسیم.

۲. حـدیث معروف: «خلق الله آدم علی صورته»؛ «خداونـد آدم را بر صورت خود آفریـد»، که این ترجمه عبارتی است که در تورات آمده است.

۳. اعتقاد به اینکه خداوند دارای حجم بوده وبر عرش بزرگی بالای آسمان‌ها نشسته است.

۴. اعتقاد به جبر.

مقابله مدرسه اهل بیت

با فرهنگ اهل کتاب

اهل بیت: با فرهنگ اسـرائیلیات و قول به تجسـیم مقابله جـدی داشـته‌اند که کتاب توحیـد صدوق بهترین گواه بر آن است. در اینجا فقط به ذکر چند رویت اکتفا می‌شود:

امام صادق (ع) فرمود: «برخی از علمایند که به دنبال احادیث یهود ونصارا بوده تا به واسطه آنان علم وحدیث را زیاد کنند، آنان در طبقه پنجم از آتش‌اند». (۱)

شیخ صدوق/ از پیامبر (ص) نقل کرده که به حضـرت فاطمه (س) فرمود: «دو گوش فرزندم حسن وحسین را بر خلاف یهود سوراخ کن».(۲)

شیخ صدوق همچنین می گوید:

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲- الهدایهٔ، ص ۷۰.

ص: ۱۰۱

هنگامی که نمازگزار از قرائت فاتحه فارغ شـد، بایـد پشت سـر آن بگویـد: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ). وجایز نیست که بعد از قرائت فاتحۀ الکتاب بگوید: «آمین»؛ زیرا این کلمه را نصارا می گویند. (۱)

یزید بن خلیفه می گوید:

امام صادق (ع) مرا در حالی که با لباس بُرطَله دور کعبه نماز می گزاردم مشاهـده نمود. بعد از آن به من فرمود: تو را در حالی که با لباس بُرطَله طواف می کردی مشاهده نمودم. این لباس را دور کعبه نپوش زیرا از زی یهود است. (۲)

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۹۰.

۲- کشف الرموز، ج ۱، ص ۳۸۱.

ص: ۱۰۲

کتابنامه

* قرآن کریم.

..۱

۲.، ناصر بن عبدالله بن علی قفاری.

السلفیة الوهابیة (أفکارها الأساسیة وجذورها التاریخیة)،

دفع شبه من شبّه وتمرد، تقی الدین محصی دمشقی، مکتب الازهریة للتراث

تصحیح المفاهیم العقدیة،

تاریخ المذاهب الاسلامیة،

اصول مذهب الشیعة

اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، بیروت، دار الأضواء

۳. محمد ابوزهره، قارهه، دار الفکر العربی.

۴. عیسی حمیری، چاپ اول، مصر، دار السلام، ۱۴۱۹ ه. ق.

۵. التنبیهات من الردّ علی تأویل الصفات، شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ریاض.

۶.

ص: ۱۰۳

۷. الجواب الصحیح لمن بدّل دین المسیح، ابن تیمیه، چاپ دوم، ریاض، دار العاصمهٔ، ۱۴۱۹ ه. ق.

۸.. حسن بن علی سقاف، چاپ اول، اردن، دار الامام النووی، ۱۴۲۳ ه. ق.

۹. السلفیهٔ، صالح بن فوزان، ریاض، دار الوطن.

۱۰. عقیدهٔ أهل السنهٔ والجماعهٔ، أندلس، مؤسسهٔ قرطبهٔ.

۱۱. فتاوی العقیدهٔ، محمد بن صالح عثیمین، مصر مکتبهٔ السنهٔ، ۱۹۹۲ م.

۱۲. فتح المجید، عبدالرحمان بن حسن، ریاض، دار السلام.

۱۳. فرقان القرآن، سلامه قضاعی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۴. فضل الذاکرین والردّ علی المنکرین، عبدالغنی حماده، سوریه، ۱۳۹۱ ه. ق.

۱۵. کشف الظنون، حاجی خلیفه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۹ ه. ق.

۱۶. معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خویی، مؤسسهٔ الامام الخوئی.

۱۷. نقض الرسالهٔ التدمیریهٔ، سعید فودهٔ، چاپ اول، دار الرازی، ۱۴۲۵ ه. ق.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹